

داکتر مهدی
آیا پشتونستان هنوز هم یک داعیه است؟



فصل اول

تسلط دولت سکهه

شاه زمان در سال 1799، رنجیت سنگه - حاکم وزیر آباد پنجاب- را به حکمرانی کل پنجاب منصوب نمود. رنجیت سنگه با استفاده از ضعف دولت ابدالی، آهسته آهسته به اقتدار خود افزود و با قبول تحت الحمایگی کمپنی هند شرقی، قلمرو هندی دولت ابدالی در شرق رود سند را در قبضه ی خود در آورد. شاه شجاع در دوره ی پادشاهی شاه زمان والی پشاور بود، از همین جا بود که موفق شد سلطنت اول شاه محمود را در سال 1804 بر اندازد و خود تا 1809 پادشاهی کند. شاه شجاع بعد از خلع از قدرت، طی تلاش های ناکامی در 1811 باز به پشاور برگشت؛ اما، توسط عطا محمد خان - والی کشمیر، ساکن در پشاور- محبوس و حین فتح کشمیر- توسط وزیر فتح خان- دست بسته به رنجیت سنگه سپرده شد و تا سال 1815 محبوس ماند و در سال 1816 فرار کرد و به لودهیانه

هند رفت. در سال 1818 که با قتل وزیر فتح خان برادران بارکزائی علیه شاه محمود قیام کردند؛ سردار محمد عظیم خان برادر فتح خان که والی کشمیر بود توسط نامه ای شاه شجاع را دعوت به قبول پادشاهی کرد؛ اما مدت این دوره بسیار کوتاه بود، زیرا سردار محمد عظیم خان به محض آنکه از کشمیر به پشاور رسید، علیرغم میثاقی که کرده بود، قوای شاه شجاع را در هم کوبید. شاه شجاع منهدماً به لودهیانه برگشت.

رنجیت سنگه در سال 1821 دیره ی اسماعیل خان را تسخیر نمود؛ در سال 1822 نوشهره - واقع در کناره ی چپ دریای سند - معسکر دولت پنجاب شد. سردار یار محمد خان، برادرش سردار محمد عظیم خان را تشویق به فرار از پشاور نمود؛ زیرا اعاده ی حکومت پشاور را از رنجیت سنگه گرفته بود. قوای سکه ها در سال 1823 پشاور و اشنغر را تسخیر نمود و حکومت آنجا را به سرداران پشاور (یار محمد خان و سلطان محمد خان) دادند.

با انتقال سلطنت از خانواده ی سدوزائی به خانواده ی بارکزائی، تمام ایالات افغانستان به پسران پاینده محمد خان تقسیم شد (1826). ولایات پشاور به سردار محمد خان، سردار سید محمد خان، سردار پیر محمد خان و سردار سلطان محمد خان مشهور به سردار طلایی (جد اعلا ی نادر خان) رسید. مراکز عمده ی تقسیم قدرت، کابل، قندهار و پشاور بود. سرداران به اساس مادر شریکی بر یکی از این مراکز جمع آمده بودند. سلطان محمد خان توسط دوست محمد خان از کابل رانده شد و در سال 1827 به پشاور رفت و بعد از کشته شدن برادرش یار محمد خان (1829) بر پشاور مسلط شد و تابعیت رنجیت سنگه را پذیرفت و پسرش را به حیث گروگان به لاهور فرستاد. در میان قیام

اهالی پنجاب و پشاور به رهبری سعید احمد بلیلی علیہ سلطہ سکھہا قابل تذکر است. سردار یار محمد خان والی پشاور ابتدا از قیام حمایہ کرد ولی در جریان جنگ جانب سکھہا را گرفت و سعید مجبور به فرار شد. قوای سکھہا بار دیگر وارد پشاور شد. (1828)

سعید در 1828 بار دیگر به پشاور حملہ کرد و سردار یار محمد خان را در میدان جنگ به قتل رسانید و سردار سلطان محمد خان را منجزم ساخت، مع الوصف اداره ی پشاور در برابر مالیات سالیانہ یک صد ہزار روپیہ، بار دیگر از طرف رنجیت سنگھ بہ سلطان محمد خان سپردہ شد. با قتل سعید در سال 1831، دو طرف رود سند کاملاً بہ تسخیر رنجیت سنگھ در آمد. شاہ شجاع بہ تحریک انگلیس و با عقد معاہدہ با رنجیت سنگھ (در صورت کامیابی، مالیات پشاور و دیرہ جات رسماً از آن رنجیت سنگھ باشد) در سال 1834 بہ قندھار لشکر کشید و سبب اتفاق دو برادر کہ دشمن خونی ہم بودند (سردار کھندل خان والی قندھار و سردار دوست محمد خان والی کابل) باعث شکست او شدہ بہ لودھیانہ برگشت.

از این وضعیت رنجیت سنگھ استفادہ نمودہ با یازدہ ہزار سپاہ پشاور را تصرف نمود و سلطان محمد خان بہ کابل گریخت. دوست محمد خان با شصت ہزار پیادہ و سوار غرض استخلاص پشاور بہ آنصوب شتافت و در نزدیکی پشاور اردو زد. رنجیت سنگھ ہیأتی را مأمور مذاکرہ نمود کہ در ترکیب آن جنرال انگلیسی بہ نام ہارلان وجود داشت. ہارلان سلطان محمد خان را بفریفت و او با دہ ہزار نفر از افرادش کہ عمدتاً باجوری بودند، از صف دوست محمد خان جدا شدہ، بہ معسکر سکھہا رفت و قوای خود را بہ جبال عقب کشید. دوست محمد خان بدون کدام اقدامی بہ کابل برگشت. دوست محمد خان در سال 1836، طی نامہ یی بہ لارڈ اکلند-گورنر جنرال انگلیسی ہند، از او در مورد چگونگی استخلاص پشاور از دست دولت سکھہ پنجاب مشورہ خواست. در حالی کہ هنوز انگلیس صد ہا

کیلو متر از سرحدات افغانستان فاصله داشت، تمسک محکمی به دست انگلیس برای مداخله سپرد. در سال 1837، دوست محمد خان زیر فشار افکار عمومی بار دیگر به پشاور لشکر کشید، اما در لحظاتی که قوای سکه‌ها در حصار پشاور خود را آماده فرار به جانب پنجاب میکرد؛ دوست محمد خان فرمان عقب نشینی صادر نمود.

با اینحال آنچه که حاکمیت سکه‌ها به پشاور و مضافات آنرا مسجل نمود، معاهده سه جانبه شاه شجاع، رنجیت سنگه و انگلیس بود؛ این معاهده که در سال 1838 به امضا رسید در ماده ی اول چنین تقریر می داشت: «آنچه ممالک این روی آب سند و آنروی آب مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقه ی سرکار خلاصه جی (رنجیت) است چون صوبه ی کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه و هزاره و کنبل و انت و غیره توابع آن، و پشاور با یوسف زائی و غیره و ختک و هشت سنگر و مچنی و کوهات و هنگو و سایر توابع پشاور تا حد خیبر و بنو و وزیر آباد و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گده و غیره با توابع آن، و دیره ی اسمعیل خان و توابع آن و دیره ی غازی خان و کوت مشهن و عمر کوت و غیره با جمیع توابع آن سهنگر و اروات مند و اجل و حاجی پور و روح پور، و هر سه کیچی ملک مسیسنگره با تمام حدود آن، و صوبه ی ملتان با تمام ملک آن، سرکار شاه موصوف (شاه شجاع) و سایر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومه الصدر هیچ دعوای نسلأ بعد نسل و بطناً بعد بطن نبوده و نخواهد بود.»

اراضی ذکر شده در بالا، حین امضای قرار داد (جون 1838) عموماً در سیطره ی دولت سکه‌ها قرار داشت؛ در حالیکه شاه شجاع در مواد دیگر این قرار داد، انتزاع سند، قلات و هرات را به شرط تکیه بر تخت کابل پذیرفته بود - انگلیس با آنکه هنوز سرحد مشترکی با افغانستان نداشت، سهم خود را از پیش تعیین نمود و برای آینده راه خود را صاف کرده بود؛ ازینرو خطی که قلمرو مفتوحه رنجیت سنگه را از حدود غربی آن جدا

میکرد، در مکاتبات انگلیسی، سرحد اداری نام گرفت و ماورای آن، از آن انگلیس به حساب آمد. رنجیت سنگه در سال 1839 در گذشت و متصرفات او تا سال 1849 به دست انگلیس ها افتاد و انگلیس ها اولاً با تمسک به معاهده ی سه جانبه لاهور، و ثانیاً با این استدلال که این مناطق را از رنجیت سنگه گرفته اند هر نوع ادعایی را در قبال آن متصرفات نپذیرفتند.

سیاست پیشروی به غرب انگلیس (Forward Policy) ، بعد از اشغال پنجاب، نمی توانست کرانه های راست دریای سند را مرز مستحکم ببیند؛ ازینرو ناگزیر متصرفات رنجیت سنگه در غرب دریا را تصرف نمود. از آنجائیکه اراضی مذکور، در مناطق جلگه ی هموار قرار دارند، سنگر های دفاعی آن، کوههای سلیمان و خیبر پیش بینی می شد. در صورت پیشروی روسیه تزاری به سواحل راست آمو، انگلیس سنگر دفاعی خود را کوههای هندوکش قرار میداد.

با اینحال علاوه بر مبارزات مداوم اقوام و قبایل، در دوره ی سلطنت دوست محمد خان در سرتا سر هند، قیام علیه انگلیس برپا شد (قیام سرتاسری 1857) ، و فرصت مغتنمی برای استخلاص سواحل راست (غربی) سند آمد؛ ولی دوست محمد خان به ملاحظه ی از آن استفاده نکرد.

امیر شیر علی خان، دارای حس وطن خواهی بیشتری نسبت به پدرش و سایر سرداران بارکزیایی بود؛ وقتی مطالبات خود در مورد بلوچستان و قلات را، از جانب انگلیس نا برآورده دید، به دولت تزار متمسک گردید. این اقدام باعث شد که انگلیس بار دوم (1878-1879) به افغانستان حمله کند و در نتیجه طی معاهده ی گندمک با امیر محمد یعقوب خان پسر امیر شیر علی خان، بخشهای خارج از «سرحد اداری» را ضمیمه ی متصرفات خویش سازد: علاقه ی کورم، خیبر، سیالکوت و پشین درین جمله بودند.

در سال 1884 عبدالرحمن خان به قصد استخلاص قلمرو از دست رفته، وانا را تصرف نمود ولی با

تهدید انگلیس آنرا تخلیه نمود. عبدالرحمن خان همواره اهالی مناطق اشغالی را با تحریک سیاسی علیه انگلیس ها می شورانید، اما از هر نوع اقدام عملی خود داری می کرد: اهالی کرم، بلوچ، باجور، تیرا، وزیری، مسعود و غیره، بارها به او مراجعه کردند ولی پیشنهاد آنان را رد کرد. به قول بعضی از مؤرخین روش امیر عبدالرحمن خان، اقوام سرحد را به تدریج مایوس ساخت و آنان را آماده ی پذیرش سلطه ی انگلیس نمود. چنانکه در بیانیه ی خود در حضور دیورند گفت: «من از قوم وزیری که سخن شنو نبودند دست برداشتم».

آخرین ضربه را پیکر احساسات مردم قبایل، امضای معاهده دیورند وارد کرد. در سال 1893 سه صد هزار قوای انگلیس آماده ی حمله به افغانستان شد، با مشاهده آمادگی مردم افغانستان برای مقابله، از ورود به داخل امتناع نمودند، با این حال توانستند با این تهدید معاهده دیورند را بر امیر تحمیل کنند. پیشنهاد انگلیس دو فقره داشت، قبول طرح انگلیس یا قطع روابط و اشتعال جنگ. عبدالرحمن خان علیرغم آمادگی، شق اول را انتخاب نمود و تن به ذلت داد.

ماده ی سوم معاهده ی اول دیورند چنین است: «پس دولت بهیه بریتانیا متعهد می شوند که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آنرا تا چنگ در قبضه ی خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد می شوند که هیچ وقت در سوات و باجور و چترال معه وادی ارنوی یا با شکل مداخلت دست اندازی نخواهد کرد. دولت بهیه بریتانیا نیز متعهد می شود که این ملک برمل را چنانکه در نقشه مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شده، نوشته شده، به جناب امیر واگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دستبردار از ادعای خود به باقی ملت وزیری و داور می باشند و نیز دست بردار از ادعای خود به چاکی می باشند.»

در ماده ی پنجم حدود بلوچستان را جدا می سازد؛ تمام مناطق ذکر شده در معاهده، در غرب سرحد اداری- در منطقه ی آزاد- قرار دارند. در

مقاوله های گذشته، انگلیس متعرض این مناطق نشده بود، عبدالرحمن خان در جواب استفسار مردم وزیری نوشته بود: «به مردم وزیری بگویید که غیر از دو موضوع مرغه و برمل دیگر مواضع مسکونه ی اقوام وزیری و دورمش و مسعود - تمام وزیرستان- متعلق به دولت انگلیس اند. زیرا که مردم و طوایف مذکوره از چهارده سال است که حضرت والا را رنجیده خاطر ساخته، هر چند به ایشان اظهار خوبی و هم دینی کرد گوش به گفتار سعادت آثارش نداد و هر قدر اندرز و نصیحت نمود نشنیدند ناچار ملک ایشان را به دولت انگلیس واگذار شد. و حضرت والا بدون از مردم برمل و مرغه و غیره که این طرف خط فاصل واقع اند؛ در امور دیگر مردمی که آنسوی خط باشند مداخله نمی کنند.» همچنین به جواب ملا پیوند (یکی از مبارزین وزیر علیه انگلیس) نیز چنین الفاظ را بر زبان آورد. دولت انگلیس به این هم قانع نشده از امیر خواست که توسط اعلامیه رسمی به اطلاع عموم برساند. امیر پذیرفت. طی اعلامیه ای مفاد خط دیورند را بار دیگر تسجیل نمود. معهذا، مردم قبایل به مبارزه ادامه دادند و ملا نجم الدین در طول خط دیورند مردم را علیه انگلیس شورانید.

امیر حبیب الله خان در سال 1905 معاهده ی با انگلیس به امضا رسانید و در آن مقید به اجرای معاهدات پدرش گردید و تا وقت مرگ با آن متعهد ماند و امیر هیچگونه ادعای جدید نسبت به مسأله ولایات شرقی به میان نیاورد. دوره ی حبیب الله خان به نسبت امضای معاهده ی 1907 میان روسیه و انگلیس که در آن روسیه، افغانستان را خارج حوزه نفوذ خود خواند و انگلیس آمادگی خود را برای عدم مداخله به شرط اجرای معاهدات، اعلان داشت، دوره ی آرامی بود. با آنکه جنگ جهانی اول زمینه ی مناسبی را برای دعاوی ارضی پیش آورد، امیر ضمن یک دربار عام که در آن سفیر انگلیس نیز شرکت داشت چنین گفت: «خط وایسرای صاحب هند (لاردر هاردنگ) در خصوص اخبار کیفیت حرب عمومی اروپا و داخل بودن دولت معظمه

بریتانیا در این حرب به حضور ما رسیده، و ضمناً به طور اشعار دوستانه نوشته اند چون دولت علیه افغانستان از زمان اعلی حضرت ضیا المله و الدین مرحوم با دولت معظمه بریتانیا عهد دوستی پیمان مؤدت داشت و دارد در مهمات و معظمت امور خارجه پرسیدند رأی و استشاره دولت بریتانیا از جمله مواد عهد نامه ی قرار داد شده با هم تجدید شده است، از آنرو بی طرفی دولت علیه افغانستان را در این حرب حاضره مناسب و موافقتر دانسته به اشعار دوستانه و اظهار مخالفت کارانه ابتدا ورزیده شد... ما هم پس از بعضی تمهیدات دوستانه برای دوست خود و ایسرای نوشتیم که واقعاً دولت علیه ما با دولت بهیه شما تا به وقتی که به شرف و حیثیت و استقلال و حریت آن هیچ تعرضی از هیچ طرف به وقوع نیامده باشد و شرایط معهود خلل پذیر نشده باشد، از مسلک بیطرفی انحراف نخواهد ورزید.»

در جریان این رویداد، در سرحد مبارزه علیه انگلیس شدت گرفت، اما حبیب الله خان بسیاری از افراد سرشناس را که احتمال شرکت شان در مبارزه میرفت، تا سال 1916 در کابل مصروف نگهداشت؛ علاوه بر این پیشنهاد کشورهای آلمان، اتریش و ترکیه غرض امضای معاهده نظامی علیه انگلیس را رد نمود. حبیب الله خان با انتشار رسالت اطاعت از پادشاه مردم داخل افغانستان و هم مردمان سرحد را از قیام مانع آمد.

امان الله خان ده روز بعد از جلوس، توسط نامه ای که عنوانی و ایسرای انگلیس هند صادر نمود، خواهان تجدید نظر در معاهده 1905 گردید و آمادگی خود را برای امضای یک معاهده جدید به اساس حقوق مساوی طرفین اعلان داشت. اما در مقابل و ایسرای سخن از عقد معاهدات تجارتي به عمل آورد.

بعد از جنگ استقلال قرار داد صلح راولپندی به امضا رسید (اگست 1919)؛ در ماده ی پنجم این قرار داد چنین آمده است: «دولت افغانستان سرحد بین هندوستان و افغانستان را که امیر مرحوم قبول نموده بودند، قبول می نماید و نیز متعهد

می شوند که قسمت تجدید نشده خط سرحد طرف مغرب خیبر در جایی که حمله آوری از جانب افغانستان در این زمان واقع شده به واسطه ی کمیشن دولت بهیه بریتانیا به زودی تجدید شود. و حدی را که کمیشن دولت بهیه ی بریتانیه در مقامات حالیه خود خواهد ماند تا وقتی که تجدید حدود مذکور به عمل بیاید».

این قرار داد که روح غالبانه ی جانب انگلیس در آن مشخص است در حالی امضا شد که در سرتاسر افغانستان صدها هزار داوطلب جنگ در حال آماده باش به سر می برد، در عین حال تمام اقوام سرحد- چه در مناطق آزاد و چه در شهرها و محلات تحت تسلط انگلیس - به قیام پرداخته بودند. مرحوم عبدالهادی داوی در مقاله زیر عنوان «سرحد و افغانستان» در این باره چنین می نویسد: «آنروز بزرگ و اقوات نازک که ما آنرا شاهد می کشیم ایام (غزای استقلال) افغانستان بود. 1291-1297 که مجرد اطلاع از جهاد ما، افغانان مذکور (شرق دیورند) از که و مه کمر همت بسته اند، چه عرض کنم که با چی صمیمت و چی غیرت و فعالیت جان شیرین خود را به نیم اشاره ی ابروی ما و نیز بی اشاره ی ما فدا نموده اند، آن هم نه یک نه ده نه صد هزار، صد هزار ها» سپس داوی به طور مستند میزان مشارکت اقوام آنطرف دیورند را در جنگ استقلال بر می شمارد. علاوه بر آن فصلی را بر فعالیت های افغانان هند اختصاص می دهند.

مطابق معاهده ی مذکور کوه حاکمه «زمان چیر» را در شمال دره ی خیبر با منبع آب آنروی تورخم از دست داد.

در حالی که در معاهده از استقلال سیاسی افغانستان حرفی گنجانیده نشده، گرانت، وزیر خارجه ی هند بریتانوی و رئیس هیأت انگلیس طی یادداشتی عنوانی علیه احمد خان وزیر داخله و رئیس هیأت افغانی نوشت: «مطابق معاهده ی مذکور و این یادداشت افغانستان رسماً در امور داخلی و خارجی خود آزاد باقی می ماند و به علاوه تمام معاهدات قبلی توسط این جنگ منسوخ شده است».

اما، نیات امان الله خان از خلال یادداشتهای مفصل و منظمی که توسط محمود طرزی وزیر خارجه، قبل از سفر به علی احمد خان سپرده شد به خوبی فهمیده می شود: این یادداشتهای فصل بندی شده بود: در ماده ی ششم «نظامنامه ی هیأت سفارت صلحیه» چنین آمده است: «چیزی که از آن فرود آمدن نیست همان آزادی افغانستان و بعضی آزادی ها درباب ملک های سرحدی است.» در فصل «افتتاح سخن» با اشاره به فعالیت های منفی امیر حبیب الله خان به نفع انگلیس در دوره ی جنگ اول جهانی چنین می نویسد: «در دو سه سالی که دولت بریتانیه به گرداب سراسیمگی جنگ خونریزانه در اروپا گرفتار بود، مردمان سرحدی به هیجان و شورشی- که بخود شما معلوم است- آمده بودند، افغانستان بنا به التجا و رجای شما به خاموش نمودن و تسکین دادن تمام سرحد کوششهای زیادی ورزیده کامیابی حاصل کرده و از همین فقره ثابت گردید که دولت بریتانیا حق نفوذ و حمایت افغانستان را بر آنها، تسلیم فرموده اند. ذاتاً قرابت جنسیت و زبان و منافع هم در میان است، بر سر این همه رضا و توجه مردمان سرحدی نیز به دولت افغانستان از خیلی راغب و مبذول است که اگر اثبات مدعا بخواهند با ابراز آن پرداخته شد...»

با وجود چنین دستور العملهای صریح، رییس هیأت افغانی، معاهده را به ضرر افغانستان به امضا رسانید. علی احمد خان از وظیفه سبکدوش گردید ولی چند سال بعد خواهر شاه را به نکاح در آورد. او بود که یکبار در جلال آباد و بار دیگر در کندهار- بعد از خروج امان الله خان- اعلان پادشاهی کرد و سر انجام توسط امیر حبیب الله کلکانی اعدام شد. به نظر می رسد که امان الله خان، در قبال قضیه ی ولایات شرقی، سیاست مشابه سیاست پدر بزرگش (عبدالرحمن خان) را تعقیب می کرد؛ در مذاکره از حقوق آنان چشم می پوشید ولی بعد از آن، آنها را تشویق به ادامه ی مبارزه علیه انگلیس می نمود.

چنانکه گفتیم، امان الله خان از امضای معاهده ی راولپندی ناراضی بود، ازینرو کوشید که آنرا در مذاکرات کابل (مورخ نوامبر 1921) جبران نماید. مع الوصف، در مورد مساله ی سرحد چنین آمده است: «ماده 2- دولتین علیتین عاقدین بالمقابل سرحد هندوستان و افغانستان را بطوری که دولت علیه افغانستان به موجب ماده ی پنجم عهد نامه که به تاریخ 8 اگست 1919 عیسوی مطابق 11 ذی‌عقده الحرام 1337 هـ ق. در راولپندی انعقاد یافته است، قبول کرده بود، قبول می نماید...»

به این ترتیب علیرغم تمایل شاه، معاهده ی راولپندی بار دیگر تکراراً تصویب گردید؛ فقط غرض تشفی خاطر شاه تعدیلاتی جزوی در خطوط مرزی با شرح ذیل بوجود آمد: «ادامه ماده 2... و نیز حدی را که بطرف مغرب خیبر کمیسون دولت بهیه ی بریتانیا در ماههای اگست و سپتامبر 1919 عیسوی به موجب ماده ی مذکوره مقرر کرده بود و در نقشه ای که با این عهد نامه ملحق می باشد به خط زنجیره ای سیاه نشان داده شده است، قبول می نمایند، مگر به استثنای چنانچه که در ضمیمه ی ملحقه ی نمبر اول بیان شده است، خط مذکور مجدداً تبدیل کرده شود، و این خط جدید برای این قبول کرده شده است که مقامی که معروف به تورهم می باشد و تمام ته رود کابل فیما بین (شلمان خله باند و پلوسی) میباشد، داخل حدود افغانستان شامل کرده شود، و خط مذکور در نقشه ی مذکوره بخط زنجیره ای سرخ نشان داده شده است...» در پایان این ماده، فقره ی اهانت باری اضافه می شود که مردمان اینطرف سرحد را که از منبع آب محروم کرده بود، سیراب بسازد: «ادامه ی ماده 2... و دولت بهیه ی بریتانیه اتفاق می نماید که به مامورین افغانی اجازه داده خواهد شد که به ذریعه ی پایپ یعنی لوله که آنرا برای استعمال اتباع افغانی مقیم تورخم، دولت بهیه ی بریتانیه از لندی خانه مهیا خواهد نمود، به مقدار معقول آب حاصل نمایند...»

اما در مقابل دست انگلیس ها در استفاده از حدود داخل افغانستان باز گذاشته می شود: «ادامه ی ماده 2... و دولت علیه افغانستان اتفاق می نماید که صاحب منصبهای بریتانوی را و اقوامی را که به طرف سرحد بریتانوی سکنی دارند، اجازه داده خواهد شد که بدون سد و ممانعت حصه ی مذکوره ی فوق رود کابل را برای مقاصد کشتی رانی استعمال نمایند و تمام حقوق موجوده ی آب پاشی از حصه ی مذکوره ی فوق رود مذکور به اتباع دولت بهیه ی بریتانیه جاری خواهد ماند.»

دولت بریتانیه، در معاهده ی 1921 کابل، حق مداخله به اینطرف سرحد را برای خود کمایی نمود و در عین حال ادامه ی عملیات سرکوبگرانه علیه اقوام آنطرف سرحد را از پیش اعلان نمود: «ماده ی 11- دولتین عاقدین خودشان را بالمقابل در خصوص حسن نیت دیگر و مخصوصاً در باب نیت خیر اندیشانه ی خود شان نسبت به اقوامی که متصل حدود خود شان سکنی دارند مطمئن نموده از روی این ماده تعهد می نمایند در آتیه از عملیات نظامی که زیاد اهمیت داشته باشد، برای برقراری نظم در میان اقوام سرحدی که داخل دایره های خود شان سکنی دارند لازم به نظر بیاید قبل از آنکه اینگونه عملیات شروع کرده شود، یکدیگر را مطلع خواهند نمود.»

باز هم مانند مورد قبلی- جدا از معاهده- رئیس هیئت انگلیسی سر هنری دابس مکتوب رسمی عنوانی محمود طرزی (وزیر خارجه و رئیس هیئت افغانی) صادر می نماید و اطمینان می دهد که در صورتیکه اقوام سرحد «از چپاول ها بر خلاف اتباع بریتانیه دست بردار شوند» دولت انگلیس «خیالات نیک نیتی» به تمام اقوام سرحد را مکشوف می سازد!

در جریان مذاکرات کابل (1921) نمایندگان بسیاری از اقوام سرحد، غرض اظهار عدم رضایت از مفاد قرار داد به کابل آمدند، اما «بعضی مشاورین شاه بنام حفظ ظاهر مذاکرات با انگلیس ها، مشوره دادند که شاه از دیدن مستقیم با

نمایندگان سرحدات آزاد، اجتناب نماید تا سبب اشتباه انگلیس ها و اخلاص مذاکرات جاریه بین دولتین نگردد.»

با اینحال، از اعلان استقلال افغانستان تا امضای معاهده ی کابل، بیشتر از پنجمده حمله مردم سرحد علیه انگلیس به عمل آوردند و در طی آن صد ها نفر انگلیسی کشته شده و پنجمده نفر به گروگان رفت. مطبوعات افغانستان از مبارزین حمایه ی قلمی می کردند. شاه امان الله در مجلسی در جلال آباد (1922) با نمایندگان سرحد، مساله آزادی آنان را مطرح کرد و بناً از جانب انگلیس احتجاجیه ای دریافت نمود، با اینحال به سیاست حمایه از سرحد ادامه داد.

اما سیاست دولت نادرخان در قبال ولایات شرقی روشن بود؛ زیرا جد اعلا ی این خانواده (سلطان محمد خان طلایی) عامل اصلی واگذاری این ولایات به رنجیت سنگه شناخته می شود. سپس یحیی خان (پسر سلطان محمد خان)، (پدر زن محمد یعقوب خان) مشوق اصلی او در امضای معاهده ی گندمک شمرده می شود.

در آخرین سال سلطنت عبدالرحمن خان (1901)، مذکور به اثر فشار انگلیس ناگزیر شد خانواده ی آل یحیی را به کابل فرا خواند و او خود به این امر اعتراف می نمود. در زمان حبیب الله خان، فرزند یوسف خان، آصف خان و سلیمان خان را، سرداران هندوستانی می گفتند. زیرا اکثریت قریب به اتفاق آنان در هند تولد یافته و با جیره ی انگلیس رشد کرده بودند ازینرو با مردم و فرهنگ افغانستان بیگانه بودند.

در دوره امان الله خان، نادر خان به حیث هوا خواه بی چون و چرای دولت انگلیس شناخته میشد، چنانکه در سال 1921 که هیئت انگلیس مصروف مذاکره در کابل بود، امان الله خان سیاست مشتعل نگهداشتن جنگ علیه انگلیس در سرحد آزاد را - برای زیر فشار قرار دادن و امتیاز گرفتن- تعقیب می کرد؛ چنانکه گفتیم تعداد زیادی از رهبران مجاهدین به کابل آمدند که درین جمله محمد موسی خان دوم (عموزاده ی موسی خان بزرگ،

رهبر وزیرستان) نیز بود که قصد داشت بحضور شاه برسد. اما نادرخان که بعد از جنگ استقلال علاوه بر وزارت حربیه، اداره ی سرحدات، ولایت پکتیا و ننگرهار را نیز بدست داشت، موسی خان را دلسرد ساخت و او را، از شاه متنفر نمود و عمدتاً مانع ملاقات او با شاه گردید. شمس المشایخ (پدر بزرگ صبغت الله مجددی) مداخله نموده ابتدا به نادر خان نامه نوشت و از او خواست که وسیله شود، اما نادر خان جلوگیری از افشای راز را بهانه آورد. پس شخص شمس المشایخ نامه ی چهار فقره ای عنوانی شاه نوشت.

نادر خان و برادرانش، به جرم «انگلیس خواهی» از دربار شاه امان الله طرد شدند؛ اما او حتی در وقتیکه در فرانسه سفیر بود با دولت انگلیس تماس قایم نمود. این تماسها زمینه ی برگشت او را (علیرغم درخواست امان الله خان که باید از راه روسیه می آمد) از راه هندوستان مساعد ساخت.

در دوره ی سلطنت نادر خان، هندوستانی ها، از قدرت فوق العاده ای برخوردار بودند! الله نواز ترجمان ملتانی و قربان حسین گادی وان- معروف به شاه جی- در رأس آنان قرار داشتند.

در سال 1312، یکبار توره باز خان قوماندان امنیه کابل به محبوسین سیاسی گفت: «دنیا میدانند دولت بریتانیه شهباز است و افغانستان گنجشکی، شما باین شهباز بی احترامی کرده اید و مستحق مجازات شدیدی هستید، چگونه از دولت تقاضای تسهیلات میکنید؟»

باید گفت در عهد نادر خان، حتی همان سیاست ظاهر سازی حمایه از مبارزین، در میان نبود؛ چنانکه در سال 1311، قیام مردم دریخیل و وزیرستان با آتش توپخانه و بمبارد طیارات خاموش گردانیده شد. علاوه براین، حینیکه سید سعد الگیلانی معروف به پیر شامی - و یا ثانی - در سال 1938، بطرفداری امیر امان الله به وزیرستان آمد، دولت ظاهر شاه از دولت بریتانیه درخواست مداخله ی نظامی در امور سرحد آزاد و افغانستان را مطالبه نمود؛ پیر شامی با لشکر وزیر و مسعود بطرف سرحد افغانستان در حرکت شد.

قبل از رسیدن آنان بداخل خاک افغانستان، طیارات انگلیسی، ابتدا برگه های اخطاریه فرو ریختند، اما پیر شامی و پیروانش بی توجه به تهدیدات انگلیس وارد افغانستان شدند، تا به اثر فشار دو جانبه متفرق گردیدند.

در جریان جنگ دوم جهانی (1939-1945) به امر محمد هاشم خان صدر اعظم، برای بررسی تمام افغانستان دستگاه جاسوسی انگلیس زیر نظر سفارت بریتانیه در کابل تأسیس گردید و دو سال بعد یعنی سال تأسیس کشور پاکستان- که انگلیس هند را ترک گفت و سفارت پاکستان در کابل فعال گردید- دستگاه مذکور در اختیار پاکستان باقی ماند.

در چنین حالتی میتوان تصور کرد که دولت نادری چگونه برخوردی در قبال مساله ی ولایات شرقی داشته است. اما نکته ی قابل توجه اینست که دولت نادری علیرغم بی اعتنائی اش به سرنوشت مردمان پشتون آنسوی دیورند، در سیاست داخلی، همواره از آنان بحیث یک وزنه، علیه سایر اقوان ساکن کشور استفاده می کرده است. در موقع تقسیم قدرت، نفوس آنانرا به کمیت نفوس پشتونهای داخل کشور ضم می نمودند و در تخییر اجباری تعادل اجتماعی افغانستان، از نیروی نظامی آنان استفاده می جستند.

فصل دوم

از تشکیل دولت پاکستان تا کودتای 1987

گاه پرسیده میشود: در حالیکه انگلیس سالها قبل از خروجش از شبه قاره ی هند، نیت خود را درین امر (خروج) پوشیده نمیداشت، چرا در برقراری خط دیورند و عدم الحاق لا اقل «سرحد آزاد» به افغانستان پافشاری داشت؟

«فریزر تتر» که در سال 1931 وزیر مختار انگلیس در افغانستان بود، در کتاب «افغانستان» چنین می نویسد: «قبائل سرحدی (پشتونستان آزاد) مسلح و مهیبند و هر آن امکان حمله و سرازیر شدن ایشان به اتفاق افغانستان در سرزمین

هندوستان موجود است. این خطر هند شمالی و خطر آسیای وسطی، فقط بواسطه ی ضم و یکجا شدن دو دولت افغانستان و پاکستان با یکدیگر به هر شکلی که باشد، میتواند رفع گردد. ولو نظر به اختلافات روحی و اقتصادی و سیاسی و ملی اختلاط آن دو کشور ممکن به نظر نرسد. معهذا تاریخ حکم می کند که این اختلاط عملی گردد و اگر این عملیه بشکل صلح آمیز انجام نگیرد، با قوت عملی خواهد شد؛ زیرا اگر افغانستان و پاکستان بواسطه ی این اختلاف و یا مزخرفات خط دیورند منقسم و دو پارچه باشند، حالت مساعدی برای انقلاب و موقع شناسی برای کمونیزم فراهم خواهد شد.

هنگامیکه در آنطرف دریای آمو صنایع اتحاد شوروی رشد کند و خواهش باز کردن راهی به بحر به وجود آید، بیگمان یگانه بندر دریایی در آسیای وسطی برای اتحاد شوروی، بندر کراچی خواهد بود که خط آهن او را از کشک براه هرات و قندهار و چمن به پاکستان متصل نماید. پس در صورت عدم اتحاد پاکستان و افغانستان، و عدم حمایه ی امریکا و انگلیس از آن، باز تهاجم از شمال صورت می گیرد و هندوکش بدست اجانب می افتد. تجربه نشان داده است که در دست داشتن هندوکش به معنی تسلط داشتن بر هندوستان است. بر عکس اگر افغانستان و پاکستان یکی شده و آرام و مسعود باشند، با تشکیل یک پایگاه قوی شرقی، در سلسله ی طویل دول اسلامی از باسفور تا پامیر، رول مهمی بازی خواهد کرد... نگهداشتن وحدت و تمامیت مسلمین در آسیای جنوبی به نفع بریتانیه و امریکاست...»

این فقره چند نکته اساسی را روشن می سازد:
الف- دولت شاه امان الله که مخالف دیورند است و ادعای اراضی- تا سواحل سند را- دارد، از قبل باید سقوط کند و دولتی که درین رابطه نه تنها ادعایی ندارد، بلکه خود ممد این استراتیژی است- دولت نادر خان- باید بر سر کار بیاید.

ب- اگر ولایات شرقی، ضمیمه ی خاک افغانستان می شد، مطابق گفته ی تتر «حمله و سرازیر شدن

آنان بجانب هندوستان» حتمی بود. در عین حال تشکیل دولت پاکستان - که به منظور های تجزیه ی هند، باقی گذاشتن وارث انگلیس در منطقه و اجرای وظیفه ی حایل در برابر کمونیزم بود - لا اجرا می ماند.

ج- استراتیژی انگلیس حتی بعد از خروجش از شبه قاره، ادامه ی همان **Forward Policy** یعنی پیشروی به سمت غرب است. به هر شکلی که باشد باید اجرا شود و به گفته ی تتلر «اگر این عملیه به شکل صلح آمیز انجام نگیرد، به قوت عملی خواهد شد». پس خط دیورند قبل از همه، از طرف انگلیس رسمیت و مشروعیت ندارد. اما آنرا نه افغانستان - بدلالی که در فقره ب گفتیم - بلکه پاکستان باید بشکند. زیرا پاکستان وارث تمام خصلتها و روشهای سیاسی و اداری انگلیس است. بلافاصله بعد از اعلان تشکیل پاکستان، «امانویل سلر» عضو مجلس نمایندگان امریکا، از ولایت نیویارک، ایجاد پاکستان را یک معضله خواند و در حکم دلخوشی جناح بشمار آورد و متعاقباً چند روز بعد، پاکستان را به منزله ی دعوتی از دولت «اعلیحضرت» (پادشاه انگلیس) برای باقی ماندن در شبه قاره ی هند اعلان کرد و پاکستان را حالت یک ابر تیره ی تهدید آمیز خواند.

البته سخنان سلر، موضع خصوصی امریکا بود که آنرا س.م.س. بورک لارنس نویسنده ی کتاب «روابط خارجی پاکستان» به این ترتیب نقل کرده است: «ایجاد پاکستان توسط محمد علی جناح یک اشتباه غم انگیز بوده و آتیه ی آن کشور چیزی جز یک علامت سوال بر گستره ی گیتی نخواهد بود.» ولی بعد ها، با انتقال نقش انگلیس در امور جهانی به امریکا، زعمای ایالات متحده، معنی اقدام انگلیس را درک و دنبال کردند.

د- داعیه ی پشتونستان - بعباره ی دیگر شکستاندن خط دیورند از جانب افغانستان، شعاری بوده که همواره برای فرو نشاندن احساسات ملی، از آن استفاده می شده است. از آنجاییکه اتحاد شوروی - مطابق نظریه ی تتلر - استراتیژی رسیدن به آبهای گرم را تعقیب می کند، بنابراین نفوذ اتحاد

شوروی همواره این داعیه را در دولتهای افغانستان- تا سقوط دکتر نجیب الله- گرم نگهداشته بود. دولت ظاهر شاه بدلیل عدم رغبت انگلیس و امریکا، برای حفظ خویش ناگزیر از پذیرش نفوذ شوروی بود.

ه - مسیری را که تتر، مسیر احتمالی پیشروی اتحاد شوروی قلمداد می کند، اینک پس از 45 سال بطور معکوس توسط یکی از مجریان سیاست انگلیس (نصیراله بابر) پیموده میشود و شعار ظاهری آن برقراری تجارت میان آسیای میانه و پاکستان است.

با این مقدمات در سال 1947، دولت پاکستان تأسیس شد، و اما انگلیس تا سال بعد اداره ی مستقیم سرحدات آزاد و بلوچستان را در اختیار داشت. در حالیکه انگلیس در سال 1950 پاکستان را وارث خویش در آنطرف دیورند خواند، ایالات متحده ی امریکا، خط دیورند را، سرحد بین المللی میان پاکستان و افغانستان اعلان نمود؛ پس موضوع قبایل آزاد بلوچستان خود بخود به نفع پاکستان تمام شد.

با توجه به تمهیداتی که گفتیم دولت ظاهر شاه در همان سال 1947، بدون قید و شرط کشور پاکستان را به رسمیت شناخت؛ حتی در تمهیدات انقسام شبه قاره که مدت پنجسال را در بر می گرفت (1943-1947)، ملاحظه ی جدی و رسمی به میان نیاورد، و در رفراندومی که به این منظور در پشتونستان به عمل آمد، دو شق پیش کشیده شد: انضمام به پاکستان یا به هند. آنهم به شکلی که احساسات مسلمانان را به بازی گرفتند- در جوار صندوق پاکستان قرآن کریم و در جوار صندوق هندوستان کتاب «گرنگ» را گذاشتند- و فیصدی اندکی از اقوام پشتون که در این رفراندوم حاضر بودند، ناگزیر (به پاس حرمت قرآن) به نفع پاکستان رای دادند.

درین رفراندوم بدلیل تمهیدات انگلیس و همکاری دولت افغانستان با آن، شق سوم که انضمام به افغانستان باشد و شق چهارم که استقلال کامل آن

مناطق باشد، به میان نیامد. دولت افغانستان بعد از حل و فصل موضوع، ملاحظات خود را با پاکستان مطرح کرد که به قول معروف مثبت بعد از جنگ بود که باید به سر خودش می زد. اما حسب معمول به خاطر فرو نشاندن احساسات ملی، به تبلیغات و سر و صدا هایی دست زد. دولت ظاهر شاه در 1947 علیه ورود پاکستان به سازمان ملل رأی داد. البته این اقدام بعد از به رسمیت شناسی دولت پاکستان بود. اقداماتی که نتیجه ای در پی نداشت.

علیرغم سیاست موهوم دولت افغانستان، مردم پشتونستان به احتجاجات عملی دست زدند، در 21 جون 1947 بدنبال اعلامیه ی انگلیس مبنی بر تخلیه ی هند، در بنو جرگه ی عظیمی دایر گردید که در آن نمایندگان تمام پشتونستان (اعم از آزاد، محکوم و بلوچستان) به شمول احزاب سیاسی خدایی خدمتگاران، جمعیت العلمای سرحد و زلمی پشتون شرکت داشتند، این فیصله را صادر نمودند: «پشتونها نه هند میخواهند و نه پاکستان، بلکه می خواهند در این کشور یک حکومت آزاد پشتون بر اساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود». رهبران حيله گر پاکستان با استفاده از بخش اخیر شعار، در کنار صندوق پاکستان قرآن را گذاشتند.

در همین حال بیست و پنج هزار جوان فداکار زلمی پشتون آماده شدند که جان خود را بخاطر آزادی قربان کنند؛ اما خان عبدالغفار خان، به تأسی از سیاست عدم خشونت مهاتما گاندی، مانع آنان شد. روز نهم سنبله ی 1328 (مطابق 31 دسامبر 1949) اولین جرگه ی عمومی و مهم قبایل مومند، صافی آزاد، چار سنگ، شموزی، افریدی، اوروکزی، شنوار، لوارگی، شلمان، وزیر، مسعود و دور و امضای معاهده ی مهم در موضوع اتحاد ملی و تشکیل پشتونستان است. در این جلسه مرزا علی خان مشهور به فقیر ایبی، به حیث رئیس انتخاب شد که مشی خود را طی سه ماده چنین بیان کرد:

«1- از حکومت پاکستان مطالبه می کنیم که تمامیت و استقلال پشتونستان خاک هفت ملیون افغان را صلاح و امن اعتراف کند. و از امروز تمام مامورین و اجنت های ملکی و لشکر خود را امر کند به صورت فوری از تمام نقاط پشتونستان بیرون روند. اگر چنین نکنند مسؤلیت عواقب وخیمی که در اثر این لجاجت حکومت پاکستان واقع شدنی است، هم نزد خدا و هم نزد مؤسسه ی ملل متحد به دوش حکومت پاکستان خواهد بود.

2- چون وسایل نشراتی ما، ناقص است از دولت برادر خود افغانستان- که همواره با پشتونستان همدردی صمیمی دارند- خواهشمندیم اطلاعات و پروگرام ما را مربوط به پشتونستان در جراید و رادیوی افغانستان نشر کنند.

3- از مؤسسه ی ملل متحد و مراکز عدالت پسند دنیا خواهشمندیم که پشتونستان را به حیث یک مملکت و ملت آزاد و یک عضو حساس خود بشناسند و حکومت پاکستان را مجبور سازند تا به تمامیت و آزادی خاک پشتونستان اعتراف کند.»

در افغانستان (جلال آباد)، جرگه ی بزرگی با شرکت نمایندگان دولت، مردم پشتونستان و مردم افغانستان در ماه مارچ 1949 تدویر گردید و اعلان کردند که «خط مرده ی دیورند» را قبول نداریم. مفاد جرگه ی جلال آباد را شورای ملی دوره ی هفتم تأیید نمود.

اما از این آمادگی ها هیچگونه استفاده در جهت «خلاصی ولایات شرقی» یا «داعیه ی پشتونستان» به عمل نیامد. در مقابل دولت افغانستان هیئتی را به ریاست نجیب الله خان (مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه) به کراچی فرستاد، تا با دولت پاکستان وارد مذاکره شود. نجیب الله خان، جوان بی تجربه ای بود که بنا بر قرابت های خانوادگی بالا کشیده شده بود. وی بعد از سپری نمودن دو ماه، با نتایج ذیل از پاکستان برگشت:

«1- حکومت پاکستان استقلال قبایل آزاد سرحد را می شناسد و روابط آن حکومت (?) با پاکستان به

اساس موافقات بوده در رفاه و ترقی مادی و معنوی قبایل آزاد، پاکستان کمک می نماید.

2- حکومت پاکستان خود مختاری صوبه ی سرحد شمال غرب را می شناسد، و حکومت سرحدی دموکراتیک بوده و مردم قادر خواهند بود که مؤسسات سیاسی و اجتماعی و عرفانی خود را با آزادی تمام ترقی و توسعه بخشند. (در دایره ی حکومت فدرال پاکستان)

3- حکومت پاکستان قرار اظهارات شفاهی قاعد اعظم، صدر اعظم پاکستان، وزیر امور خارجه و فارن سکرتر و بعضی از وزرای آن مملکت با اختیار هر نامی که برای صوبه ی سرحد شمال غرب که تمثیل قومیت باشندگان آنرا نماید و از طرف نمایندگان خواهند کرد. تعهد این امر را قبل از اسامبله بنا بر موانع اصولی و قانونی، حکومت مرکزی به صورت کتبی نموده نمی تواند.

4- حکومت پاکستان به توحید همه ی افغانهای آنطرف دیورند، موافق بوده، تصمیم این را مربوط به اسامبله ی تشکیلاتی و خود مردم می داند.

5- بر قبایل آزاد هیچ فشاری تحمیل نگردیده، در صورتی که خود قبایل آزاد اراده و آرزو داشته باشند که به تشکیلات اتونوم (خود مختار) آینده ی افغانها - در چوکات فدرالی پاکستان- یکجا گردند، حکومت پاکستان حضور آنها را خیر مقدم خواهد گفت.»

اما مثل موارد گذشته، این بار نیز هیئت افغانی- خارج از موافقت نامه ی رسمی- نامه ای از وزیر خارجه ی پاکستان با خود آورده بود که بر خلاف گذشته، حاوی هیچ نوع امتیازی به جانب افغانستان نبود، به علاوه اهانت های شدید به جانب نجیب الله خان، دال بر عدم درک ایشان از قضایا نیز در بر داشت. دولت افغانستان این معاهده را زمانی امضا نمود که احساسات و امکانات عملی برای اقدام، در هر دو طرف سرحد در اوج خود بود، علاوه بر این کشور پاکستان جدیداً پا به عرصه ی هستی گذاشته با رقیب مقتدر خود یعنی هندوستان در حال جنگ به سر می برد.

این بار نیز باخت افغانستان دلیل بر نیت شوم و عدم لیاقت سیاسی رهبران آن بود. با اینحال- چنان که گفتیم- در عرصه ی تبلیغاتی و مانورهای نمایشی، دست کوتاهی نداشتند. روز نهم سنبله را، روز پشتونستان نامگذاری کردند؛ یک وزارت در چوکات کابینه ی افغانستان بنام وزارت اقوام و قبایل تأسیس نمودند، بودجه گزافی را درین راه مصرف کرده و با احداث مهمانخانه ها، تشکیل محافل ادبی و غیره، وسیله ی معیشت عده ای را فراهم آوردند، بسیاری ازین عده که بنام داعیه ی پشتونستان پذیرایی می شدند، کسانی بودند که از طرف پاکستان مقرر و ریشن داشتند.

نکته ی اصلی اینجاست که دولت شاهی افغانستان، هرگز نتوانست موضوع را به عنوان یک حق ارضی مطرح کند. برخلاف احساسات ملی مردم افغانستان و مردم پشتونستان که خواهان الحاق مجدد و ابطال خط دیورند بودند، دولت موضوع را در سطح خود مختاری قبایل آزاد یعنی آنانی که در بین خط دیورند «و سرحد اداری» اسکان داشتند مطرح میکرد. این طرح بیشتر جنبه ی اخلاقی داشت، مثل اینکه کشور فرانسه در مورد اقلیت فرانسوی زبان کانادا اظهار علاقه نماید. باید منصفانه قضاوت کرد؛ در برابر چنین طرحی، دولت آنوقت پاکستان درست ترین جواب را ارائه کرده است (فقره ی 5 موافقتنامه). حتی جایی برای تبلیغات و ادعاهای بعدی باقی نمانده است.

اما دولت پاکستان، به سرعت از شرایط استفاده نمود، جرگه ی بزرگ چهار سده را با وسایل نظامی در هم کوبید، رهبران احزاب سیاسی را به زندان انداخت و هم خود را متوجه خلط و تحلیل فرهنگ ملی پشتونستان محکوم (شرق سرحد اداری) در فرهنگ پاکستان ساخت. پشتونهای وفادار به پاکستان را، در رده های قدرت تا ریاست جمهوری (مارشال ایوب خان، غلام اسحق خان)، ریاست ISI (جنرال حمید گل، نصیراله بابر)، وزارت خارجه (آصف احمد علی، گوهر ایوب، سرتاج عزیز) و دیگر مقامات بالا کشید و نفوذ پشتونها در اردوی

مقتدر پاکستان را مسلم ساخت. از احساسات دینی و شجاعت ذاتی پشتونها در جنگها علیه هند، به شدت استفاده نمود، چنانکه در جنگ اول با هند (1948)، بخشی از کشمیر را که اکنون در تصرف پاکستان است، با نیروی داوطلبان پشتون، ضمیمه ی خویش ساخت.

در امور اقتصادی و اجتماعی نیز- چنانکه تتر در 1952 به آن اشاره داشت پیشرفتهای چشمگیری در ولایت سرحد رونما گردید. از این لحاظ تمایزی میان قبایل آزاد و مناطق این طرف دیورند بوجود آمد. در طول زمامداری ظاهر شاه در حالیکه جانب افغانستان خود را مصروف سر دادن شعارهای میان خالی نموده بود، جانب پاکستان به تحکیم مناسبات اجتماعی اقوام سرحد با بقیه ی جامعه ی پاکستان همت گماشت؛ تا جایکه احساسات قومی، فقط در قبایل آزاد محصور ماند.

زبان رسمی پاکستان اردو است؛ رادیو ها، جراید و مراسلات رسمی به اردو و انگلیسی است؛ تلویزیون پشاور (مرکز عمدتاً پشتون نشین سرحد) ، روزانه فقط یک ساعت نشرات به زبان پشتو دارد؛ آنهم بیشتر متوجه توبیخ و تحقیر عنعنه های قومی و ملی مناطق قبایل آزاد است. دروس مکاتب و دانشگاهها به زبان های اردو و انگلیسی است.

مناطق قبایل سرحد (پشتونستان آزاد)- حتی در نزدیکی پشاور- با یک زنجیر از سرحد اداری جدا شده و اسماً آزاد است و به این بهانه از تمام مظاهر فرهنگ و تمدن عصری بیگانه مانده است؛ قتل، دشمنی قومی، قاچاق، زرع و تجارت مواد مخدر، پناه دهی به مجرمین، سیستم اداره ی قرون وسطایی، تسلط اربابان و مالیکن، دست آوردهای عمده ی آنان است.

اما آخرین عضو سلسله ی خانواده ی نادری (محمد داوود) یکی از محدود کسانی بود که مسئله ی پشتونستان را با حدت و شدت دنبال می کرد: دیه گو کور دوز نماینده ی سابق سازمان ملل در امور افغانستان، در کتاب مشهورش «پشت پرده ی افغانستان» عوامل مقدماتی کودتای داوود علیه

محمد ظاهر شاه را، حسادتها و رقابتهای خانوادگی و حس جاه طلبی داوود می داند. وی «خصومت‌های ریشه دار سنتی» میان افغانستان و همسایگان غربی و شرقی اش (ایران و پاکستان) را از عوامل تسریع کننده ی کودتا می داند. سیاست محافظه کارانه ی شاه در برابر دسترسی وسیع ایران بر آب هلمند، مخصوصاً تسامح و مدارای شاه در برابر سیاست سرکوبگرانه و سلطه جویانه ی پاکستان علیه پشتونها و بلوهای ماورای دیورند- که داوود سرزمین آنان را جزو افغانستان میدانست- زمینه ی تسریع این کودتا بود.

داوود خان به تشدد در برابر پاکستان اشتهار داشت؛ یکبار در دوره ی صدارتش (1332-1342) کار را به تصادم نظامی نزدیک ساخت و به اصطلاح «امر سفربری» بالای اردو صادر نمود.

داوود خان در پیروزی خود مدیون افسران کمونیست عضو حزب دموکراتیک بود؛ این افسران تحصیل کرده در شوروی و به شدت طرفدار طرح مسأله ی پشتونستان بودند. داوود در صبحگاه پیروزی خود طی بیانیه ی مفصلی زیرعنوان «خطاب به مردم افغانستان» حل مسأله ی پشتونستان را، در اولویت های سیاست های خارجی و داخلی خود وانمود ساخت. تماس با احزاب سیاسی پشتون بیشتر شد و رفت و آمدهای سران قبایل بشدت افزایش یافت.

نصیر الله بابر رییس استخبارات نظامی پاکستان- که خود یک پشتون است- در آن زمان در برابر تبلیغات رادیو افغانستان که همه روزه برنامه ی یک ساعته ای بنام پشتونستان انتشار می داد و ترانه ی «دا پشتونستان ز مونژ» سرود افتتاحیه ی آن بود اندیشمندانه گفت: «دُهلای را که داوود خان می زند، ما بهتر از او می توانیم بزنیم». باید اذعان داشت که حرف بابر که بیان موجز استراتیژی **Forward Policy** انگلیسی بود، فصل جدیدی از «بازی بزرگ» را گشود.

رژیم شاهی بعد از تشکیل پاکستان - با وجود سیاست تسامح و عوام فریبانه اش در قبال مسأله ی پشتونستان، از نظر روانی و تبلیغاتی حالت

تعرضی داشت و حقانیت داعیه را بطور آشکاری به نفع افغانستان حفظ نموده بود. کمتر اتفاق افتاده بود که پاکستان بتواند خود را از درگیری های ممتد با سران قبایل و رهبران سیاسی پشتونستان آزاد نموده، درد سر و مشکلی در داخل افغانستان ایجاد کند. دو نمونه ی کوچک فرار مؤقت مرحوم عبدالحی حبیبی به پشاور که صرفاً به فعالیت های فرهنگی و مطبوعاتی اشتغال داشت، و فرار میر خان شوهر خانم پروین از همه بیشتر جلب توجه می کند. اما در دوره ی داوود، زمینه های مناسبی پیش روی پاکستان گذاشته شد:

چپ گرایی اولیه ی داوود و مشارکت فعال کمونیستها در جمهوری او، نهضت نوخاسته ی اسلامی را متوحش ساخت؛ زیرا کمونیستها از فرصت پیش آمده، غرض ضربه زدن به حریف های سیاسی خویش به سرعت استفاده کردند، تا جایکه هسته ی فعال نهضت اسلامی مسما به «جوانان مسلمان» را وادار به عکس العمل ساخته، عده ای را زندانی و عده ای دیگر را وادار به هجرت به پاکستان نمودند. ذوالفقار علی بوتو که در انتظار چنین فرصتی بود، به سرعت دست بکار شد و توسط نصیر الله بابر، دسته های فراریان را آموزش های ابتدایی نظامی داده، وارد افغانستان ساخت. اقدامات این دسته ها در لغمان، پکتیا و پنجشیر، مؤثریت نظامی نداشت؛ اما هشدار ی بود به داوود خان تا متوجه شود که به راستی از آنسوی دیورند هم می شود «دا پشتونستان ز مونژ» گفت.

گذشته از این ها - به گفته ی دیه گو کور دووز - در کودتاهای ناکام بنیاد گرایان سپتامبر و دسامبر 1973 و ژوئن 1974 (جنرال میر احمد شاه) علاوه بر سازمان های استخباراتی ایران و امریکا (ساواک و سیا) ، آژانسهای استخباراتی پاکستان نقش داشت.

ازین به بعد، پاکستان پناه گاه ناراضیان اسلامی دولت داوود گردید و تعداد آنها رو به افزایش گذاشت. اگر چه با چرخش غیر مترقبه ی داوود به راست (روگردانی از شوروی و تصفیه ی کمونیستها از موقف های مهم) ، این دسته ها از اهمیت

افتادند؛ اما باید اذعان نمود که هسته های اولیه ی تحولات بعدی- به سود پاکستان- از همینجا به رویش آمد. پاکستان همان شعاری را که مبنای فلسفه ی وجودی آن کشور بود (وحدت امت مسلمه) برای به فراموشی سپردن مسأله ی پشتونستان و خط دیورند، توسط احزاب بنیاد گرای خویش- که به شدت ناسیونالیست و پاکستانی بودند - ورد زبان این هسته ها ساخت و در مرحله ی بعدی، قاطعانه از آن استفاده نمود.

در روگردانی داوود از شوروی، بیشتر از همه، شاه ایران سهم داشت؛ و عده ی کمک های مالی که داوود از آن به «پتانسیل اقتصادی جدید ایران» تعبیر کرد، به قول خودش و به راستی «تعادل ژئوپلتیک منطقه را بر هم زد» کمک های خارجی قرار بود 60% بودجه ی سال 1357 را احتوا نماید.

در گذشته غرب وجود یک افغانستان متمایل به شوروی را- به دلایل منطقی از جمله محاط بودن افغانستان به خشکه- تحمل می کرد، اما شوروی بیشتر از آن می خواست. سخنان پرخاشگرانه ی داوود در برابر بریژنف، شوروی را وادار ساخت که روی موقعیت بوجود آمده ی جدید، تجدید نظر کند. شوروی به فعالیت های سری در میان ارتش افغانستان، و به توحید جناحهای متخاصم خلق و پرچم دست زد و تصامیم خود را که قرار بود، در دراز مدت اجراء کند، پیش انداخت. (بگذریم ازین نکته ی طنز گونه که در کودتا علیه داوود امریکا نیز سهم داشته است! دکتر حسن شرق) اما اعتقاد برین بود که جلب این کمک ها به بهای دست برداشتن داوود از داعیه ی پشتونستان است. به قول دیه کور دووز: «داوود ظاهراً حاضر شده بود از ادعاهای خود مبنی بر تشکیل ایالت های مستقل پشتون و بلوچ نشین که به مفهوم دادن نوعی خود مختاری برای این دو اقلیت قومی پاکستان بود، صرف نظر کند... موقعی که داوود اجلاس رهبران پشتون و بلوچ را در کابل برگزار کرد و طی آن از تمام فعالان و جنگجویان پاکستانی پناهنده شده به افغانستان خواست که

تا سی اپریل کشور را ترک کنند، سؤزن ملی گرایان شدت گرفت.» به این ترتیب این تغییر استراتژیک، از عوامل سقوط رژیم داوود بحساب آمد.

فصل سوم

از کودتای ثور تا امروز

الف - دولت کابل

بسیاری از صاحب نظران، رابطه ی نزدیکی میان آخرین رویدادها در قبال مسأله ی پشتونستان، و کودتای هفت ثور می بینند. چنانکه دیدیم تأمین مناسبات نزدیک داوود با همسایگان شرقی و غربی اش (متحدان غرب) که معنی انصراف از داعیه ی پشتونستان را داشت؛ شوروی را بر آن داشت که با توحید جناحهای دو پارچه ی حزب دموکراتیک، برای عکس العمل مناسب آمادگی بگیرد.

در رأس منتقدین داوود - در رابطه به مسأله ی پشتونستان- جناح خلق حزب دموکراتیک و نهادهای سیاسی افراطی های پشتون (جناحهای مختلف افغان ملت) قرار داشتند. آنان داوود را به فراموشی سپردن رؤیای «افغانستان کبیر» متهم می کردند. اجمل ختک که در کابل مستقر بود میگفت که «معامله گری» داوود به سرعت در میان گروههای مختلف پشتون نیروهای مسلح بر سر زبانها افتاد و این مسئله به امین و طرفدارانش کمک کرد تا شبکه های زیر زمینی خود را تقویت کنند. عبدالصمد غوث معاون وزارت خارجه ی دولت داوود می نویسد: «احتمال زیاد وجود داشت که توافق صورت گیرد (میان ضیاء الحق و داوود)». این یکی از عوامل اساسی بود که پیروزی کمونیستهای افغانستان را جلو انداخت. چنانکه پیش ازین گفتیم، این وضعیت را شوروی مخالف منافع استراتژیک خویش در منطقه می دانست.

پس شعار «از آمو دریا تا کشمیر» را که اندکی بعد از پیروزی، حفیظ الله امین سر داد، امر غیر مترقبه نبود. امین در بیانیه ی دیگری گفت: «تاریخ به ما یک پیام مقدس می دهد، ما نمی

توانیم پشتونهای برادر و جفا دیده ی خود در آن سوی خیبر را فراموش کنیم. پاکستان می گوید: پشتونها و بلوچها را یاد نکنید. ولی ما چگونه می توانیم این را قبول کنیم.» در عکس العمل حمایه ی پاکستان از مجاهدین، حفیظ الله امین گفت: «بلوچها و پشتونها در پاکستان قیام خواهند کرد و از ما دفاع خواهند نمود؛ هیچکس نمیتواند انکار کند که مسئله انقلاب افغانستان و موضوع پشتونستان با یکدیگر ارتباط دارند.»

اما حوادث بعدی شامل راندن جناح پرچم از قدرت، قتل ترکی، بلند پروازی ها و سرکشی ها در برابر شوروی از یک طرف، قیام های رو به تزاید و گسترش مردم از جانب دیگر همین را در موقعیت دشواری قرار داد. وی علیرغم شعار های تند و موضع گیری های آشتی ناپذیر گذشته اش؛ در یک مصاحبه با خبرنگار امریکائی (ری تالی استورات) خواست از طریق او راه آشتی را با امریکا جستجو کند. او در این مصاحبه اش (نوامبر 1979) با ملاقات با آغا شاهی (وزیر خارجه ی پاکستان) آمادگی نشان داد و اشارتاً گفت که آماده است مسئله ی پشتونستان را کنار بگذارد. آغا شاهی نیز بعداً گفت: «ما به این نتیجه رسیدیم که آنها آماده اند خط دیورند را بپذیرند.» آغا شاهی که قرار بود به کابل بیاید ولی به دلیل برف باری شدید نتوانست، اضافه می کند: «داکتر شاه ولی وزیر خارجه ی امین به من تلفون کرد که روز بعد به کابل بیایم. در صدای او یأس و ضرورت احساس می شد و اصرار التماس گونه داشت که در آمدن تأخیری صورت نگیرد.»

زامانداری ببرک کارمل نیز با شعارهای شبیه به آنچه امین می گفت آغاز گردید. اما دیری نگذشت که او نیز برای بقای خویش راه معامله گری در پیش گرفت. موضع کارمل در قبال بحران افغانستان، این بود که باید پاکستان به طور یک جانبه تضمین عدم مداخله بدهد. اما در ملاقاتش با نماینده ی سازمان ملل پیشنهاد او شامل «مفهوم تعهدات متقابل» را تائید نموده افزود: «معاهده ی طولانی مدت حسن همجواری، ممکن است بر

تاریخ خصومت های بین کشورش و پاکستان نقطه ی پایان گذارد.» بعد تر معلوم شد که کارمل نظر بیوری آندری پوف رهبر وقت شوروی را بازگو میکرده است! «آندرویف کلید حفظ رژیم کابل را این میدانست که پاکستان تعهد کند طبق مذاکرات سازمان ملل، ادامه ی کمک به گروههای مقاومت را در ازای خروج نیروهای شوروی پایان دهد و متقابلاً کابل نیز دیگر به نیروهای ضد حکومتی پاکستان کمک نمی کند.»

اما نمایندگان کابل در مذاکرات ژنیو (شاه محمد دوست و متعاقباً عبدالوکیل) حساسیت و سرسختی کم نظیری در مورد مسئله ی پشتونستان و خط دیورند نشان می دادند. کور دووز خاطر نشان می سازد که در پیش نویس مقدمه ی صلح عبارت «خود داری از تهدید یا بکار گیری زور به هر شکلی برای نقض مرزهای بین المللی دولت های مربوطه» را اضافه نمودیم. هم شاه محمد دوست مخالفت کرد و هم یعقوب خان (وزیر خارجه ی پاکستان). دوست استدلال کرد: «این تعبیر به رسمیت شناختن خط دیورند است.» اما یعقوب خان پیشنهاد کرد که جمله را به «سرحدات شناخته شده ی موجود بین المللی» تعدیل نمائیم. زیرا وی در داخل پاکستان زیر فشار بود؛ عده ای به این باور بودند که حتی توافق ناقص، در صورتی برای آنها قابل توجیه است که در آن، کابل خط دیورند را به رسمیت بشناسد؛ البته وکیل این پیشنهاد را رد کرد.

عبدالوکیل که در هفتمین دور مذاکرات ژنیو به نمایندگی از دولت کمونیستی شرکت ورزید، یک بار دیگر مسئله ی خط دیورند را مطرح کرد. اما نماینده ی خاص سازمان ملل که می کوشید مسئله ی تعیین جدول زمانی خروج نیروهای شوروی را، از سایر مسایل جدا کند، نقطه نظر عبدالوکیل را نپذیرفت.

به طور عموم موضع گیری دولت کمونیستی در قبال مسئله ی پشتونستان و خط دیورند در طول مذاکرات

ژنیو جدی و انعطاف ناپذیر بوده است. چنانکه یکبار دیگر عبدالوکیل طی مصاحبه ای با مطبوعات گفته بود: پاکستان با تقاضای شناسائی خط دیورند از افغانستان به عنوان مرز قانونی بین دو کشور، سعی دارد «کل فرایند ژنیو» را به مخاطره اندازد. عبدالوکیل بیان کرده بود که حل مسئله ی خط دیورند زمانی ممکن است که هند نیز به حیث یک طرف در مذاکرات شرکت کند - البته اشاره به آن قسمت کشمیر بود که فعلاً در تصرف پاکستان قرار دارد- به گفته ی کور دووز عبدالوکیل چنان هیجانی بود که حتی شوروی ها را ناراحت ساخت و مجبور شدند که تهدید کنند که اگر بن بست گفتگو های ژنیو ادامه یابد، خروج نیروهای شوروی ممکن است به طریق دیگری انجام شود.

چنانکه می دانیم سه موضوع- علاوه بر موضوع ترتیب جدول زمانی خروج ارتش شوروی- از غامض ترین مسایل مطروحه بوده است: مسئله ی مرزی، مسئله ی توازن (قطع یا ادامه ی کمک شوروی و امریکا به طرفین متخاصم) و بالاخره تشکیل دولت آینده؛ و همه می دانند که مسایل مذکور کما فی السابق لاینحل باقی ماندند. در حالی که به استثنای خروج ارتش شوروی هیچ یک از مواد فیصله نامه ی ژنیو- به دلیل حضور مردم افغانستان در مذاکرات و عدم تعهد تمام طرفها به اجرای آنها- اجرا نشد؛ با این وجود دولت کمونیستی علیرغم بی بهره بودن از حمایه ی مردمی، سندی به امضا نرسانیده که بتواند آنرا با اسنادی که طی دو صد سال اخیر در مورد مسئله ی «ولایات شرقی» با مسئله ی پشتونستان، از جانب دیگران به امضا رسیده، قابل مقایسه دانست.

معاهده ی ژنیو که به تاریخ 14/4/1988 به امضا رسیده، چهار موافقتنامه را حاوی بود: موافقت نامه ی دو جانبه ی بین پاکستان و افغانستان در مورد اصول روابط دو جانبه به ویژه عدم مداخله؛ اعلامیه ی تضمین های بین المللی؛ موافقت نامه ی بازگشت مهاجرین؛ و توافق نامه ی مربوط به

مناسبات متقابل جهت حل و فصل مسائل مربوط به افغانستان.

موافقت نامه ی اول که شامل پنج ماده است در شرط های دوم و هفتم ماده ی دوم هم اشاراتی به مسایل مرزی وجود دارد:

- خود داری از تهدید یا بکار گیری زور به هر شکل برای نقض مرزهای طرف مقابل، بر هم زدن نظم دیگر طرف معظم متعهد...

- خود داری از بر انگیختن تشویق با حمایت مستقیم یا غیر مستقیم، فعالیت های مخالف یا جدائی طلبانه علیه دیگر طرف معظم متعهد با هر نوع دست آویز، و یا هر نوع اقدام دیگر برای بر هم زدن وحدت یا تضعیف یا سرنگونی نظام سیاسی دیگر طرف معظم متعهد.

ب- اقوام و احزاب آنسوی دیورند در تمام پشتونستان، بر حسب تقسیمات عصر استعمار سه محور سنتی مبارزه وجود دارد:

1. پشتونستان محکوم: در سال 1919 با اعلان جنگ استقلال افغانستان شورش عظیمی در پشاور رخ داد که با فشار زیاد انگلیس به خاموشی گرائید؛ ولی هزاران تن ناگزیر به فرار به افغانستان شدند. از این جمله یکی خان عبدالغفار خان بود. وی در وقت مبارزه با انگلیس حزب خدایی خدمتگاران را بنا نهاد. اما چنانکه گفتیم در موقع تقسیم شبه قاره، جانب هند را گرفت و به سختی شکست خورد.

پسرش عبدالولی خان حزب عوامی ملی را بنا نهاد. این حزب در ابتدا نظریات تند علیه پاکستان داشت و خواهان استقلال پشتونستان بود. اما در سال 1973، قانون اساسی همان سال را تائید نموده و در انتخابات شرکت نمود. حزب عوامی ملی طرح فدرالی و عضویت ولایت سرحد در فدراسیون پاکستان را پذیرفت و از آن به بعد عمدتاً پیشنهادهای در مورد تغییر نام ولایت سرحد شمال غرب به «پشتونخواه» تغییر یافت و اخیراً به افغانستانی علاقه داشته است. یعنی به تغییرات سطحی و جزوی اکتفا می نماید. این حزب علیرغم نظریات

قبلی اش، در ائتلاف ها و انشعابات سایر احزاب پاکستان شرکت می کند و از داعیه ی آزادی یا الحاق به افغانستان کاملاً فاصله گرفته است. اما با این حال، تمایلات عنعنوی حزب مذکور با شوروی و هند کما کان باقی است.

از این رو، با موفقیت کودتای ثور، حزب عوامی ملی به طرفداری از آن شور و شعف زیاد نشان می داد. دولت پاکستان را زیر فشار قرار میداد تا با کابل مصالحه کند و مهاجرین را بیرون کشد. افراد حزب با مهاجرین برخورد غیر دوستانه می کردند. به عقیده ی بعضی ها، عوامل تخریبی دولت کابل از طریق این حزب، رهنمائی می شدند تا غرض ایجاد بد بینی علیه مهاجرین، به انفجارات و ترور دست بزنند.

در سال 1981، عده ای از احزاب سیاسی پاکستان، جنبش دموکراسی را در برابر جنرال ضیا الحق ایجاد نمودند که حزب عوامی ملی نیز شامل آن بود. در دوازدهم دسامبر همین سال «غوث بخش بزنجو» (رهبر حزب دموکراتیک ملی) بیانیه ای صادر کرد و در آن از دولت پاکستان و ایران خواست که با دولت کابل مذاکره نمایند. ولی خان و خانمش نیز به آن تأسی جستند. در حزب عوامی ملی افرادی چون اجمل ختک ساکن کابل بودند، ختک در سال 2000 با حمایه از بیانیه ی مشهور جنرال پرویز مشرف (پشتون ها باید در کنار پاکستان باشند) حزب جدیدی را تأسیس نمود.

حزب عوامی ملی، طی اعلامیه ای از دولت پاکستان خواست تا به افغان های مهاجر در پاکستان، تذکره ی تابعیت پاکستان بدهد و ولایت سرحد را «افغانیه» نامگذاری کند. این اقدام حزب عوامی ملی، در نظر ملیون افغان، پشت کردن با آرمان استقلال پشتونستان و نوع تمایل به استراتیژی پاکستان مبنی بر الحاق مناطق پشتون نشین افغانستان با آن کشور تلقی شده است.

اما انشعاب اجمل ختک و تشکیل حزب جدید بر مبنای اندیشه ی فوق تا حدودی این نگرانی را بر طرف می سازد؛ گمان میرود که اعلامیه ی مذکور به اثر فشار جناح تندرو اجمل ختک صادر شده باشد.

2. بلوچستان: رهبر سیاسی مبارزه علیه انگلیس در بلوچستان، خان عبدالصمد خان اچکزی بود؛ وی بر خلاف خان عبدالغفار خان، در حین تقسیم هند، طرفدار الحاق به افغانستان بود. ازینرو با شدت بیشتر از خان عبدالغفار خان سرکوب گردید... محمود خان اچکزی پسر نامبرده حزب پشتونخواه را بنا نهاد. محمود خان در جریان جهاد جوانب مجاهدین را گرفت و همواره شعار «ملک ما پاکستان و دولت ما افغانستان» را ورد زبان داشتند. در دوره ی حاکمیت مجاهدین در کابل نمایندگان محمود خان بارها به کابل آمدند و خواهان طرح استراتیژی واحد، غرض حل مشکل پشتونستان شدند. حزب پشتونخواه اقتدار دولت کابل را به نفع پشتونهای ماورای دیورند می داند. این حزب مخالف هر نوع تعصب قومی بود و می گفتند: «برای ما فرقی نمی کند که در کابل پشتون حاکم باشد یا هزاره» .

3. پشتونستان آزاد: مهمترین مرکز سیاسی در پشتونستان آزاد وزیرستان است. قبایل آزاد هم در خط حفظ استقلال و هم در حمایه از مجاهدین، قدم استوار داشتند. راه عبور و مرور مجاهدین اکثراً از مناطق مجاهدین می گذشت و مجاهدین از همکاری آنان بهره مند بودند. به استثنای موارد محدود (مثل قیام عبدالولی خان کوکا خیل سال 1364) ، تمام قبایل آزاد ازداعیه ی مجاهدین حمایه کردند. تأثیرات منفی این حمایه، در روح آزادی خواهی قبایل و در بیجان کردن داعیه ی استقلال پشتونستان را بعداً مطالعه می کنیم.

ج- سهم رهبران تنظیم ها چنانکه پیش از این گفتیم، هسته ی اولی مبارزه علیه دولت کابل را، رهبران پناهنده ی نهضت اسلامی تشکیل می داد. اینها بعد از رویارویی با داوود در سال 1984، به پاکستان پناه گزیدند. اینها یا اصلاً علاقمند اندیشیدن در مسئله ی پشتونستان نبودند، یا تحت تأثیر عوامل مشخص، از آن به نفع پاکستان چشم پوشیدند.

آنچه در اینجا مورد نظر ماست، بررسی تأثیرات زیانبار اندیشه ی «جهان وطنی» است. که تعبیر نادرستی از مقوله «امت اسلامی» میباشد. اندیشه ی تأسیس مجدد امت اسلامی و نادیده انگاشتن سرحدات کشورهای اسلامی، همچون تزی در برابر ناسیونالیزم کشوری؛ اول بار توسط رهبران اخوان المسلمین بین المللی عنوان شد. (البته با وجود غیر عملی بودن و ایدئال بودن این طرح، باید اذعان داشت که برای کشورهای عربی، زمینه ی تطبیقی داشت. از این رو همزمان با اخوانی ها، از طرف ناسیولیست های عرب، همچون جمال عبدالناصر - اما با شیوه ی دیگر- تعقیب می شد). سپس با تیوری سیاسی حزب جماعت اسلامی پاکستان راه یافت. رهبران نهضت اسلامی، بعد از استقرار در پاکستان به شدت تحت تأثیر افکار رهبران جماعت اسلامی قرار گرفتند.

اما از آنجائیکه حزب مذکور در عین بنیادگرایی، عملاً ناسیونالیست بود (این روحیه نزد تمام احزاب سیاسی و اکثر مردم پاکستان به دلیل دشمنی طولانی با هندی ها شروع شده است) ، از این تیوری به نفع توسعه ی پاکستان استفاده می کند. آنطوریکه می دانیم، فلسفه ی هندوستان، پیشینه ی تاریخی و ملی ندارد و فقط بر اساس اختلاف میان جمعیت های مسلمان و هندوی ملت واحد هندی، به وجود آمده است. طبیعی است که احزاب اسلامی گرای پاکستان بیشتر از دیگران به این فلسفه وابسته هستند.

طوریکه قبلاً گفتیم، اندیشه ی توسعه ی پاکستان به عرب، از فارورد پالیسی دوران انگلیس ریشه می گیرد و مقارن تأسیس پاکستان یک بار دیگر توسعه ی «تتلا» بازگوئی شد. جماعت اسلامی بیش از سایر احزاب سیاسی، این عقیده را دنبال می کند. با این تفاوت که آنرا لباس اسلامی می پوشاند.

گلبدین حکمتیار جوان جاه طلب و کم دانش، بیش از دیگران مورد توجه مقامات سیاسی و نظامی پاکستان، برای بر آوردن این معمول قرار گرفت. به گفته ی جورج آرنی، او بود که عملیات نظامی

سال 1974 علیه داوود را سازمان داد. ویلسون (نماینده ی کنگره ی امریکا و از حامیان پر شور جهاد افغانستان) گفته است که «پاکستان به طور کلی خود را به حکمتیاری متعهد می داند، چرا که ضیاء الحق دنیا را عرصه ی نبرد بین مسلمانان و هندو ها تصور می کرد و معتقد بود که می تواند روی حکمتیاری برای کار در مورد شکل گیری یک هویت پان اسلامی حساب کند تا در مقابل هند، بایستند». کور دوز از قول ویلسن می گوید که ضیاء الحق نقشه ای را به او نشان داده که قلمرو کن فدراسیون مورد نظر وی را مشخص می کرد، افغانستان، پاکستان و در مرحله ی بعد آسیای مرکزی و کشمیر، قلمرو این کن فدراسیون را تشکیل می داد.

حکمتیاری در عین تشدد در عقاید اسلامی، از نظر تمایلات قومی شدیداً متعصب است؛ او می پندارد که با پذیرش تیوری «امت اسلامی» و اتحاد کشور های پاکستان و افغانستان، آرمان وحدت دوباره ی قوم واحد پشتون نیز بر آورده می شود. علیرغم ادعای خالصاً اسلامی اندیشیدن، حکمیتار مسلم بودن حق رهبری، اکثریت نژاد پشتون را پنهان نمی کند. از این رو او به تاریخ 6 حوت 1366 مطابق 24 فبروری 1987، در یک جلسه ی مطبوعاتی که در آن خبرنگاران، مقامات دولت پاکستان و دیپلومات های مقیم آن کشور نیز شرکت داشتند؛ ضمن محکوم کردن مذاکرات ژنیو دو نکته را مطرح کرد!

1- اگر موافقت نامه ی ژنیو با سه شرط مطرح شده از طرف پاکستان، امضا شود کدام اختلاف عمده بین مجاهدین باقی نمی ماند.

2- حکومت اسلامی در افغانستان، تمام قیودات ویژه و پاسپورت را برای پاکستانی ها رفع خواهد کرد. سرحد بین افغانستان و پاکستان وجود نخواهد داشت. ما می خواهیم پاکستان و افغانستان را یک مملکت واحد بسازیم و اگر در این راه موانع موجود باشد، می خواهیم کنفدراسیون بین دو مملکت به وجود آید.

اما هیچ کسی غیر از حکمتیار و مقامات استخباراتی پاکستان، سه شرط پیشنهادی پاکستان در مذاکرات ژنیو را نمی داند. حکمتیار در سال 1362 ادغام افغانستان به پاکستان و جنگ با ایران را، بصورت یک خواب، به خبرنگار ترکی گفته بود. اما به این دلیلی که آنرا به شکل خواب بیان داشته بود، مورد توجه زیاد قرار نگرفت.

جورج آرنی از قول یعقوب خان، با اشاره به مطلب فوق می نویسد که یعقوب خان (وزیر خارجه ی سابق پاکستان) برای او گفته است: «گلبدین حکمتیار کسی است که ما با او بازی می کنیم». در همین زمان (1988) جورج آرنی از زبان جنرال فضل الحق - گورنر سابق ولایت سرحد- می گوید: «رئیس جمهور ما در باره ی افغانستان از نگاه دراز مدت می اندیشد و ممکن است حتی درباره ی کن فدراسیون باندیشد». دیه گو کور دوز در کتابش می نویسد: «ضیاء الحق کمی قبل از مرگش طی گفتگویی به من گفت که اهداف او از آغاز جنگ در افغانستان نا بودی شالوده ی کمونیزم و نیز رژیم وابسته ی این کشور (افغانستان) و فراهم کردن زمینه های شکل گیری نوعی پیمان استراتژیک در جنوب آسیا بوده است.» اعلان کرد: «ما حق داریم یک رژیم دوست در آنجا داشته باشیم، ما به عنوان یک «دولت خط مقدم» خطرهایی را بجان خریده ایم و اجازه نخواهیم داد رژیم زیر نفوذ هند و شوروی و مدعی بخش های از سرزمین ما، همچنان بر سر قدرت باقی بماند. در آنجا یک دولت اسلامی واقعی باید بر سر کار بیاید، دولتی که بخشی از جنبش پان اسلامیزم را تشکیل دهد. این جنبش روزی مسلمانان اتحاد شوروی را در بر خواهد گرفت. شما این را خواهید دید.» حدس و گمان ها در مورد نیت دولت پاکستان و نقش گلبدین و بعضی دیگر از رهبران، تنظیم ها در برنامه ی پاکستان، زمانی به یقین تبدیل شد که یک سند نهایت مهم و محرمانه ی سازمان استخبارات نظامی پاکستان افشا گردید. این سند، گزارشی است که جنرال حمید گل به جنرال ضیاء الحق میسپارد!

«محترم مدير عمومي اداري استخبارات مركزي اسلام آباد: به رئيس جمهور ضياء الحق، موضوع: تمرکز در افغانستان؛ بخاطر معلومات شما، کاپي تمرکز در افغانستان برای ختم نیمه ی دوم 1987 به ضمیمه ارسال است. تورن جنرال حمید گل جولای 1988!

محترما: در عرصه ی سیاسی دورنما های ما در افغانستان: اتحاد شوروی بعد از امضای موافقتنامه های ژنیو مجبور است قوای رو به زوال خویش را از افغانستان بیرون بکشد. انجام پیروزمندانه ی قریب الوقوع جنگ افغانستان که پاکستان در آن نقش قاطع داشت فرصت های بی سابقه ی تاریخی را میسر می سازد. در منطقه خلا ای به مصابه ی پیامد خروج قوای شوروی از شهر کابل بوجود خواهد آمد که ما باید آنرا پر کنیم. ما نباید این فرصت تاریخی را از دست بدهیم.

به منظور مقابله با توسعه طلبی یک میکانیزم نیرومند نظامی را ایجاد کرده و ضرورت است که پاکستان یک کن فدراسیون را با افغانستان تأسیس نماید. این کار ممکن است زیرعنوان متحد ساختن کشور های اسلامی به خاطر صلح، امنیت و ثبات در منطقه انجام یابد تا از نفوذ کمونیستی جلوگیری به عمل آید.

تمام پیشرفت ها برای ادامه ی این نظریه در رأس است. رهبران اتحاد احزاب هفتگانه کاملاً به ما بستگی دارند، برخی از آنها با ما کار نموده و می نمایند و پشتیبانی راسخ خویش را وعده داده اند. ما باید تا پیروزی کامل، مجاهدین را تقویه نمائیم؛ پاکستان باید تمام کمک های ممکن نظامی و سیاسی را به اتحاد احزاب هفتگانه و مخصوصاً به گروه اساسی حکمتیار که خیلی پر نفوذ و قدرتمند و مطمئن است، مبدول بدارد.

پس از خروج قوای شوروی نیز حکومت دست نشانده ی کابل حتی برای یک ماه نمی تواند جان به سلامت برد. هدف عمده در حال حاضر اینست که تنظیم ها پایدار برای حکومت آینده ی اسلامی در یک افغانستان آزاد به وجود آید که طرفدار پاکستان

باشد و بطور داوطلبانه به ایجاد یک کنفدراسیون «پاکستان-افغانستان» که پاکستان در آن نقش عمده را ایفا خواهد کرد، موافقه نماید. صرف چنین یک اقدامی می تواند یک توازن استراتژیکی در منطقه به وجود آید. در چهار چوب این کنفدراسیون سرحدات باید از بین برود و یک ساختار مشترک اقتصادی تشکیل یابد. این امر امکان خواهد داد که به ساحات یورانیوم در افغانستان دسترسی کسب نمود و برنامه ی هستوی خویش را عملاً از منابع خارجی مستقل ساخت. پس به سبب اهداف سیاسی ما ابتکار ایجاد چنین یک کنفدراسیون باید از طرف حکومت اسلامی افغانستان عنوان شود.

این کنفدراسیون پاکستان - افغانستان به گمان اغلب حمایت ایران و ترکیه را بدست خواهد آورد مشروط به اینکه ما ازین لحاظ فشار لازم را وارد نماییم. به منظور جلب برخورد مثبت آنها نسبت به این تشکیل، ما باید مسئله ی یک اتحاد و اتفاق کانگره ی منطقوی را که مشتمل از افغانستان، پاکستان، ایران و ترکیه باشد مطرح سازیم.

روش ابر قدرتها، هند و سایر کشورها نسبت به این مسئله: ممکن است یک واکنش مثبت را از ایالات متحده ی امریکا نسبت به ایجاد یک کنفدراسیون پاکستان و افغانستان انتظار داشت. زیرا جواب گوی استراتژی آن کشور دایر بر مهار ساختن نفوذ کمونیستی می باشد و امکان خواهد داشت تا موافقت نامه های امریکا و پاکستان را در مورد افغانستان تطبیق نماید. این کار برای اتحاد شوروی خوش آیند نخواهد بود. آن کشور شاید اعلامیه ی شدیدة اللحنی صادر نماید، ولی بیش از آن چیزی نخواهد بود و پس از مدتی چند، تمایل خویش را به ایجاد مناسبات به کنفدراسیون نشان خواهد داد.

موضع گیری هند مطمئناً منفی خواهد بود. زیرا این کنفدراسیون یک ضربه ی شدید را بر پلانهای آن کشور مبنی بر تجزیه پاکستان تشکیل می دهد. کشور های غربی و جاپان مطابق گزارشات یک

موضعگیری خیر خواهانه را اتخاذ خواهند کرد. از طرف دیگر کشورهای اسلامی از وحدت پاکستان و افغانستان استقبال خواهند کرد. ولی کار بجایی نخواهد رسید که مناسبات خود را با پاکستان تیره بسازند.

پاکستان کاملاً حق دارد در جهت ایجاد کنفدراسیون با افغانستان تلاش نماید و پاکستان در طول تمام این سالها شاهد خطرات جدی بوده و به افغانستان اجازه نمیدهد تا در حالتی باقی بماند که قبل از سال 1978 و بعد از کودتای ماه اپریل، زمانی که دنباله رو شوروی بود، باشد.»

اما ادعای حمید گل مبنی بر موافقت و تعهد تمام رهبران هفتگانه به این طرح وطن فروشانه را نمیتوان باور کرد؛ یکی از رهبران میگفت که مقارن خروج نیروهای شوروی از افغانستان، جنرال حمید گل، رهبران هفتگانه را به دفتر خود فرا خواند و از آنان خواست: «لطفاً موافقت خود را درین رابطه که بعد از پیروزی، کشور افغانستان فقط به یک فرقه ی نظامی ضرورت دارد، اعلان بدارید. زیرا بعد از خروج ارتش شوروی و نابودی کمونستها، افغانستان ضرورتی به اردوی بزرگ ندارد. پاکستان و ایران دوست دایمی افغانستان اند؛ اردوی بزرگ مصرف کمر شکن میخواهد و بازسازی افغانستان را متضرر می سازد.» رهبران از او خواستند که آنان را تنها بگذارد تا مشوره کنند. حمید گل ازین خواهش بسیار رنجید زیرا حضور در چنین مجلسی را حق مسلم خود می دانست. به هر حال بیرون رفت و بعد از بحث به این نتیجه رسیدیم که به او گفته شود که چنین مودلی را باید اول پاکستان تجربه کند، سپس افغانستان از آن نمونه پیروی خواهد کرد.

پاکستان ازین در خواست خود، حتی بعد از استقرار مجاهدین در کابل، دست بردار نبود؛ آصف احمد علی وزیر خارجه ی دوره ی دوم بوتو به کابل آمد و تقاضا داشت که پاکستان و افغانستان یک قرار داد عدم تجاوز بیست و پنجساله امضا کنند!

اما نکته ی دیگر، تاکید او بر موافقت‌های دو جانبه ی امریکا و پاکستان در مورد افغانستان است که به روشنی موافقت امریکا را بر امر ادغام افغانستان به پاکستان نشان می‌دهد. بارها گفته شده است که جنرال ضیاء در اِزای حمایه از مجاهدین و به قول خودش قبول «دولت خط مقدم» شدن در برابر تهاجم اتحاد شوروی، امتیاز حق تصمیم‌گیری در مورد آتیه ی افغانستان را، از امریکا گرفته است.

ولی، باید اذعان داشت که بسیاری از رهبران تنظیمها مانند گلبدین، افراد گوش به فرمان پاکستان بوده اند. «جورج آرنی» نقل می‌کند که یکی از منسوبان تنظیمهای میانه رو به او گفته است: «برای ما قطره قطره پول و اسلحه داده می‌شود، پس ما چطور طرح ریزی کنیم. هدف پاکستان آنست که گلبدین را بزور رهبر عمومی تنظیمها بسازد. یک زندانی آزادی بیشتری نسبت به رهبران تنظیمها دارد.» و از قول «صدیق» (عضو محاذ ملی) نقل می‌کند که گفت: «ما با دست نشانندگان مواجه هستیم، یکی در کابل و دیگری در اینجا در پشاور؛ نزدیک است مردم افغانستان حق تعیین سرنوشت خود را از دست دهند.»

تاثیر نفوذ رئیس استخبارات نظامی بالای رهبران تا جایی بود که حمید گل حضرت صبغت‌الله مجددی را که از ریاست دولت موقت - قهرماً - استعفا کرده بود، ناگزیر به پس‌گیری استعفایش نمود. با اینحال، مجددی یکی از چهره های آزاده ی رهبران هفتگانه بود.

هیچ یک از رهبران تنظیمها، طی بیست سال اخیر، حرفی در مورد مسأله ی پشتونستان به ضرر پاکستان نگفته است. هم به دلایل اعتقادی (چنانکه گفتیم) و هم به دلایل محدودیتهای ناشی از حضور و سکونت در پاکستان؛ مسأله ی پشتونستان نزد آنان، کان‌لم‌یکن بحساب می‌آمد. مدت طولانی اقامت در پاکستان، دینی بر ذمه ی آنان گذاشته بود که بعد از استقرار در کابل نیز حرفی نداشتند. نه تنها در مدت اقامت در پاکستان، بلکه بعد از ورود به کابل به هیچ وجه

زبان به شکایت از مداخلات و زور گویی های پاکستان نگشودند. شاه شجاع نیز بعد از سکونت طولانی در لودهیانه، تمام اقدامات انگلیس را عین صواب و به نفع اعاده ی تخت و تاج از دست رفته ی خود میدانست.

گذشته از اینها، طرز زندگی رهبران تنظیمها در پاکستان، خرید ملکیت های کلان و شیوه معاشرت آنها گواهی میداد که بسیاری از آنان قصد برگشت به افغانستان را ندارند. گمان میرود که شدت عمل پاکستان، به دلیل تخلف از تعهدات سپرده شده باشد!؟

د- دست آورد پاکستان

پیروزی رژیم کمونیستی، اختناق و استبداد حاکم بر کشور؛ باعث مهاجرت میلیون ها افغان- از اقشار و طبقات مختلف جامعه - به پاکستان و ایران گردید. به گفته جورج آرنی «تنها بین سالهای 1980-1984، سه میلیون نفر به پاکستان و دو میلیون به ایران هجرت نمودند». گفته می شود که بیش از پنجاه درصد مهاجرین ایران، از طریق پاکستان با آن کشور رفته اند. این پروسه حزن آور، رو به افزایش و گسترش بود؛ بی تردید بیش از نصف نفوس افغانستان طی سالیان جهاد (1978-1988) از پاکستان دیدن کردند.

پاکستان در نقش حامی جهاد و انصار مهاجرین معرفی گردید. کمک های بی پایان غرب و کشور های عربی، پاکستان را به عنوان میزبان سخی و مهربان معرفی کرد که به مهاجرین گرسنه و برهنه بذل می کرد. احداث مکاتب و دانشگاه ها و مدارس دینی برای فرزندان افغان، تأسیس شفاخانه ها و سایر نهادهای خدمات اجتماعی و تسهیلات دیگر؛ چیزی نبود که بتوان از تاثیر آنان روی احساسات افغانها چشم پوشید.

اما مهمتر از آنها حمایه ی نظامی و سیاسی بود که پاکستان از مقاومت علیه اشغال گران به عمل آورد. به گفته ی دگروال یوسف طی سالیان جهاد، هشتاد هزار رزمنده ی افغان (در پاکستان) آموزش نظامی دیدند.

اما در این اقدامات ظاهراً دلسوزانه، از همان آغاز اهدافی پنهان بود، از همینرو، آنرا محول به دستگاه استخبارات نظامی پاکستان کردند. نویسنده ی کتاب «تلک خرس» که خود مجری برنامه های نظامی پاکستان بود می نویسد: « در استراتیژی جدید (توزیع سلاح از طریق ISI) من باید نقش رهبری همه چریکها را به عهده می داشتم و مستقیماً بر نشستهای مهم گروههای چریکی افغان ریاست می کردم».

دیه گو کور دوز می نویسد: «ای. اس. ای یک سیستم سلاحهای امریکایی بوجود آورد که برای تقویه ی نیروهای متحدان بنیاد گرایش برنامه ریزی شده بود ژنرال یوسف با ترغیب CIA، سعی کرد به جای سر و کار پیدا کردن مستقیم با فرماندهان محلی، کمک های تسلیحاتی را در اختیار رهبران هفتگانه بگذارد تا آنان این سلاحها را به فرماندهان مورد نظر خود تحویل دهند. فرماندهان محلی برای دریافت سلاح به ناچار باید به یکی از احزاب هفتگانه می پیوستند. بدین ترتیب از آنجا که 67 تا 73 درصد تسلیحات به چهار حزب بنیادگرا (حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی و جناح مولوی خالص) می رسید، سیستم توزیع ISI اهرم قدرتمندی در اختیار رهبران این احزاب قرار میداد.»

گسترده تر شدن نقش پاکستان در جنگ، استیلای روز افزون ISI در زمینه ی سیاست خارجی را در اختیار داشت. بزودی نقش وزرای خارجه ی پاکستان که مصروف مذاکرات صلح بودند، بی اعتبار و نا موثر جلوه کرد. رهبران ISI، یعقوب خان را متهم به خیانت به مجاهدین می کردند. زیرا او طرفدار تشکیل یک دولت ائتلافی با کمونیست ها بود. در حالی که افکار عمومی پاکستان (به استثنای ISI و احزاب بنیاد گرا) طرفدار حل سیاسی قضیه بودند. آغا شاهی وزیر خارجه ی سابق، مارشال اصغر خان رهبر تحریک استقلال، حزب مردم (قبل از به قدرت رسیدن بی نظیر بوتو) حزب عوامی ملی، حزب

دموکراتیک ملی همه خواهان مذاکرات مستقیم با افغانستان بودند.

به هر حال، به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران آنچه شوروی را وادار به خروج از افغانستان نمود جنگ و مقاومت بود که در آن نقش ISI - به گفته ی جنرال حمید گل- قاطع می شود. ازینرو ISI ، بعد از امضای موافقتنامه های جینو، زیر بار آنها نرفته، کماکان به کار خود ادامه داد؛ چیزیکه در آن شرایط هم مطابق خواست رهبران تنظیمها بود و هم میل قلبی مجاهدین و مردم افغانستان با آن همراه بود.

به همان شدتی که دولت کمونیستی به حمایه از داعیه ی پشتونستان دم می زد، به همان میزان نفرت و انزجار در برابر آن پیدا می شد. بسیاری از حرف های حق و درست، وقتی از جانب نا حقی مطرح شود، مورد پذیرش قرار نمی گیرد. پاکستان این حربه را از جنگ دولت کابل بیرون آورده بود. در میان مجاهدین و رهبران تنظیمها، کسی به مصلحت نمی دانست که این موضوع را مطرح کند. یا آنطوریکه گفتیم به از آن تعهد بر عکس سپرده بودند.

موج عظیم مهاجرت افغانها به پاکستان، هم حرمت مرزها را شکست و هم احساسات تاریخی علیه پاکستان را از بین برد. دیگر کمتر کسی پاکستان را غاصب سرزمین های ولایات شرقی افغانستان تاریخی می دانستند.

اما ISI، علیرغم توصیه ی امریکا، به داشتن مناسبات صرف با رهبران تنظیمها اکتفا نکرد، بلکه میان قومندانها و صفوف مجاهدین به شدت کار کرد و دسته های از اینها را با استراتیژی پاکستان هم آهنگ ساخت.

زمانیکه خروج ارتش اتحاد شوروی امر مسلم شد؛ پاکستان علیرغم نظر سیاستمداران از طرق مختلف کوشید که حکمتیار را در رأس حکومت آینده ی افغانستان قرار دهد. اما این کوشش به ناکامی مواجه شد؛ مع الوصف کوشش پاکستان بر آن شد که نگذارد دولتی با ثبات در کابل مستقر گردد. ازینرو نمایشات مضحکی را طراحی نمود و در آن

دولت موقت را به ریاست حضرت مجددی برای دو ماه و سپس بریاست استاد ربانی برای چهار ماه تصویب نمود. (به قول معروف در دو ماه «پیار ریشه نمی گیرد»). به اینحال حکمتیار را از پیوستن به این دولت مانع آمد. زیرا از یک طرف در رده های بالای دولت، عناصر قدرتمندی احراز موقعیت کرده بودند که پاکستان وجود آنان را خلاف استراتژی مطروحه خویش میدید. از طرف دیگر، پاکستان حضور این دولت را یک امر موقت و یک مرحله ی گذار می دانست؛ بنا بر این حکمتیار باید به عنوان مجری اصلی طرح، به تخریب و بی اعتبار ساختن دولت گماشته می شد.

قوی ترین حربه ی که حکمتیار در جهت تخریب دولت جدید به کار گرفت، زعامت غیر پشتونی آن بود؛ حکمتیار در همان روزهای اول سقوط نجیب، پشتونها را تحریک به عدم پذیرش دولت غیر پشتونها کرد و پیوستن قطعات دولت نجیب به مجاهدین را، ائتلاف تاجیکها، هزاره ها و ازبکها علیه رهبری عنعنوی پشتونها خواند.

این تحریکات که به شدت از جانب احزاب بنیاد گرای پاکستان- که رهبری آنها به عهده ی پشتون هاست، حمایت و تحریک می شد؛ بی تردید تأثیر عمیقی در جامعه ی افغانستان به جا گذاشت. در گام نخست احزاب مؤتلف دولت که جزوی اتحاد هفتگانه بودند و عمدتاً پشتونها را تنظیم می کردند- به تدریج- از دولت فاصله گرفتند. با آنکه دولت استاد ربانی با مقایسه با طالبان و تمام دولت های بعد از استقلال کرسی ها را میان همه اقوام تقسیم کرده بود، معهذا هیچگاه نتوانست اتهام انحصار قدرت به دست تاجیکها را از خود دور کند.

طرح داعیه ی پشتونستان بدون حمایه ی پشتون ها امر عبث و بیهوده است؛ از این گذشته وقتی دولتی متهم به غصب حقوق پشتونهای افغانستان باشد، چگونه میتواند اعتبار کسب حقوق پشتونهای ماورای دیورند را حاصل کند؟

اما پاکستان در این ضمن به هدف دیگری که تضعیف قدرت در کابل باشد، نایل گردید. نهادها و شخصیت های ملی پشتون در پاکستان که همواره چشم امید به اقتدار دولت افغانستان داشتند، نا امید گردیدند. موضع گیری و تبلیغ احزاب بنیاد گرای پاکستان، در روحیه ی اقوام سرحد سخت تاثیر گذاشت و آنان را در حالت بلا تکلیفی و یأس قرار داد.

ISI و احزاب بنیاد گرای پاکستان، داشتن مناسبات حسنه ی دولت استاد ربانی با هند (دشمن تاریخی پاکستان) و روسیه (دشمن تاریخی پاکستان و افغانستان) را، دست آویز ساختند و افکار عمومی مردم پاکستان، و پشتونها را بطور خاص علیه آن برانگیختند. همانطوریکه از قول ذوالفقار علی بوتو نقل کردیم، پاکستان با تشخیص نقطه ی ضعف افغانستان (یعنی وجود مخالفت های بالقوه ی قومی)، آنرا تا حد ممکن فشار داد و دسته ی جدیدی مسلح با این حربه بوجود آورد و شعار آنان را تفوق قومی پشتون ها قرار داد.

با این اقدام، پاکستان با سرعت ضعف ها و کمبود های گلبدین را مرمت کرد؛ یکی از این ضعف ها تقسیم نیرو میان تنظیم های متعدد منسوب به اقوام پشتون بود. ضعف دیگر انتصاب گلبدین به نهضت اخوان بین المللی و بی اعتنائی اش به سنت های اصیل پشتون بود که مانع جمع شدن پشتون ها در اطراف او میگردد. گلبدین وقتی گفته بود: «اکثر پشتون ها اسلام را از دست داده اند؛ عنعنات قدیمی افغانستان وسایلی اند که حکمروایان سابق از آنها برای تحمیق مردم استفاده ی خاینانه می نمودند.» کمبود دیگر وجود ستیز و رقابت های مزمن میان تنظیم ها بود- که در اکثر مواقع همه علیه گلبدین متحد می شدند. بالاخره افشای این حقیقت که گلبدین گماشته ی پاکستان و مجری اهداف آن کشور است، تضاد آشکاری با احساسات ملی افغانها- در مجموع- داشت، باید چهره ی جدیدی جاگزین او می گردید. با اینحال، گلبدین بقدر کافی زمینه ی ظهور طالبان را (ذهناً و عیناً) مهیا ساخت و در

بهترین فرصت - ازین دو لحاظ - برای بدیل جدید جا خالی کرد.

پاکستان در طول مدت حضور ارتش شوروی، در عرصه ی داخلی و خارجی استفاده های شایانی بعمل آورد: در عرصه ی داخلی علاوه بر تقویه ی بنیاد اقتصادی؛ خلط فرهنگ اقلیتها در فرهنگ اکثریت پنجابی؛ تقویه ی حضور سیاسی و نظامی دولت فدرال در تمام طول خط دیورند و حتی در میان قبایل آزاد.

میدانیم پشتونها در مجموع و قبایل آزاد بطور خاص، سنتی ترین و مذهبی ترین اقشار اقوام ساکن در افغانستان را تشکیل می دهند. درصد اعظم دانشجویان و مدرسین موسسات دینی پاکستان را، طالب العلمان متعلق به اقوام پشتون تشکیل می دهد. این طالب العلمان کم دانش و کم سن، بیشتر از سایر اقشار جامعه، در برابر تبلیغات و تحریکات دینی و قومی، آسیب پذیر هستند. اینجاست که اولین موجه های جنگجویان طالب، از میان همین جوانان و نوجوانان قبایل انتخاب شدند. قبایلی که آخرین سنگر مبارزه برای آزادی پشتونستان بحساب می آمدند، بطور ناخود آگاه و از روی احساسات دینی و قومی، به مبارزه ی- در حقیقت علیه هستی و استقلال خود کشانیده شدند؛ و از این به بعد، برای دسترسی به اسلحه و شرکت در برنامه ی جهاد! ناگزیر حضور بیشتر دولت پاکستان را تحمل کنند و بتدریج در آن نظام حل شوند.

چنانکه گفتیم، پاکستانی ها، هند و متحد آن (روسیه) را بطور تاریخی دشمن خویش می دانند. دولتهای پاکستان که میراث عصر استعمار و مجری استراتژی انگلیس هستند؛ در تولید این واهمه نقش اساسی دارند؛ آنها بحران کشمیر را بیش از پنجاه سال بطور حاد نگهداشته اند تا بتوانند از احساسات مردم مسلمان پاکستان، در جهت اجرای برنامه های مذکور استفاده نمایند. زعمای پاکستان هموار، داعیه ی کشمیر را هدف نزدیک استراتژیک خویش نشان داده اند؛ اما در عمل چنانکه در سخنان جنرال ضیاء الحق و گزارش جنرال

حمید گل، دیدیم؛ تسخیر افغانستان و آسیای میانه، در مرحله ی مقدم تر از تسخیر کشمیر قرار دارد.

برای زعمای پاکستان، حمله ی ارتش شوروی به افغانستان، فرصت تاریخی پیش آورد؛ بطوریکه زیر پوشش حمایه و دفاع از مجاهدین افغان در برابر کمونیزم؛ حمایه ی مادی و معنوی جهان اسلام و غرب را بخود جلب کردند.

دیه گو کور دووز می نویسد: «به نظر میگ کیفیت- معاون وزارت دفاع و عضو هیئت برژنیسکی- آنچه پاکستانی ها در صدد بدست آوردن آن بودند، تانکها و هواپیماهای پیشرفته ای مانند اف - 16 بود. به خوبی روشن بود، آنها به تسلیحاتی تمایل دارند که در مرز هند لازم بود؛ نه آنچه که ما فکر می کردیم؛ یعنی برای تأمین مرزهایشان با افغانستان.»

دیه گو کور دووز نکته ی دیگری را افشا می کند: «پاکستان اولین بار از طریق هیئت برژنیسکی این موضوع را مطرح کرد که در ازای عمل کردن به عنوان مجرای برای رساندن کمکهای گسترده ی ایالات متحده به جنبش برای رساندن کمکهای گسترده ی ایالات متحده به جنبش مقاومت افغانستان، چه انتظاراتی ازین کشور دارد. علاوه برین، پاکستانی ها توقع داشتند که امریکا مسایل هسته ای آنها را نادیده بگیرد، سلطان محمد خان سفیر پاکستان در امریکا درین رابطه گفت که ما چندین بار و به طریقه های مختلف ارتباط بین قضیه ی افغانستان و مسایل هستوی را به طور واضح مطرح کردیم.»

در ابتدای جنگ افغانستان، کشور پاکستان به نسبت کودتای نظامی جنرال ضیاء الحق، تعقیب برنامه ی هستوی و اعدام ذوالفقار علی بوتو؛ به تحریم کمکهای نظامی و اقتصادی امریکا مواجه شد. اما وقتی- برژنیسکی (مشاور امنیتی رئیس جمهور امریکا) با چک چهار صد ملیون دالری در فبروری 1980 غرض بحث روی اوضاع افغانستان به

پاکستان سفر کرد با سه در خواست جنرال ضیاء رو برو شد:

1- کمک اقتصادی و نظامی در مستوی 3 میلیارد دالر، شامل چهار فروند اف-16

2- اغماض از برنامه ی هستوی پاکستان.

3- استقلال عمل در آتیه ی افغانستان.

البته این کمک ها غیر از مقادیر قابل اعتنائی است که کشور های عربی، چین و اتحادیه ی اروپا در اختیار پاکستان قرار دادند. به این ترتیب پاکستان در ظرف ده سال (1980-1990) از صورت یک کشور فقیر، در صورت یک قدرت دارای بم اتمی، ارتش مجهز و اقتصاد در حال رشد در آمد. جنرال حمید گل در گزارش مهمش در جولای 1988، اشاره به همین فرصت دارد؛ و اگر یکبار دیگر به نکته های که فریزر تتلر مقارن تشکیل پاکستان گفته بود توجه کنیم، نمی توانیم بپرسیم که آیا زمان آن نرسیده است که «این عملیه (ادغام افغانستان به پاکستان) به شکل صلح آمیز انجام نگیرد، با قوت عملی» گردد؟

با تأسف، بر خلاف گذشته ها، این عملیه توسط استراتژیستهای پشتون (بابر، حمید گل)، لشکر و عمله ی پشتون (فضل الرحمن، سمیع الحق، گلبدین و ملا عمر) تحقق می یابد؛ آنهای که دیروز به عنوان سد عبور ناپذیر در برابر امیال و نیات انگلیس و میراث خوار آن پاکستان بحساب می آمدند.

در چنین شرایطی، جنرال ضیاء، اسلم بیگ و پرویز مشرف، باید با جرأت بگویند که پشتونها جزو بدنه ی دیموگرافیک و جیو گرافیک پاکستان اند و محافظ سرحدات پاکستان بحساب می آیند؛ سخنان اخیر پرویز مشرف، تحدید مورد ادعا و تعرض او را نشان میدهد.

برای تفسیر این حرف ناگزیریم بگوئیم که در دوره ی زمامداری جنرال ضیاء الحق، سه طرح استراتژیک در دولت پاکستان، در قبال افغانستان وجود داشت:

1- جنرالها و سیاستمداران پنجابی، در جستجوی «عمق استراتژیک»، انضمام افغانستان به پاکستان را مد نظر قرار داده بودند.

2- جنرالها و سیاستمداران پشتون (بابر، حمید گل، گوهر ایوب، ملا فضل الرحمن) به این عقیده بودند که انضمام لا اقل بخشهای پشتون نشین افغانستان، حضور آنان را در رده های بالای قدرت- در حوزه ی دولت فدرال- تقویه می کند.

3- سیاستمداران و احزاب مخالف جنرال ضیاء، فقط به سقوط دولت ضد پاکستان در کابل، اکتفا می نمودند.

آنطوریکه در فصل اخیر ملاحظه کردیم، مشاهده ی پیروزیهای سیاسی و نظامی، دسته های دوم و سوم را، به تدریج در محور دسته ی طرفداران طرح اول جمع کرد. اما قضایا بر حسب مراد پیش نرفت؛ مقاومت و جنگ (علیرغم ضعفهای آشکار در عرصه ی سیاسی) ادامه پیدا کرد، تندروی طالبان و پاکستان موضع خصمانه گرفتند، امریکا و سایر متحدان غربی پاکستان، طالبان را دشمن منافع خویش تشخیص دادند و از حربه ی شورای امنیت علیه آنها استفاده کردند. در عین حال کودتای نظامی جنرال مشرف وضعیتی نظیر سال 1977 (کودتای جنرال ضیاء) برای پاکستان پیش آورد، در حالیکه انگیزه و بهانه ی حضور ارتش شوروی در افغانستان وجود ندارد؛ در یک کلام پاکستان بشدت در تنگنا قرار گرفته است.

حاکم نظامی پاکستان با توجه به این همه محدودیتها، یک گام فرو آمده و به نظر دسته ی دوم تنزل کرده است. او فقط انضمام مناطق پشتون نشین به پاکستان را می خواهد. به عباره ی دیگر او میخواهد حرف سی سال قبل نصیرالله بابر «دا پشتونستان ز مونژ» را به کرسی بنشانند.

به این ترتیب، طرح داعیه ی «ولایات شرقی» و «مسئله ی پشتونستان» بعد از گذشت دو قرن، برای افغانستان نتیجه ای کاملاً معکوس پیش آورده است؛ غیر پشتونها به هیچ وجه استحقاق سر دادن شعار پشتونستان را ندارند، در عین حال کشور افغانستان، بدون حضور پشتونها، نمیتواند وجود

فزیکی و سیاسی داشته باشد؛ در چنین صورتی که پشتونها- خدای نا خواسته- هم داعیه ی پشتونستان و هم کشور افغانستان را فدای مطامع چند نوکر و مزدور بسازند، تکلیف سایر اقوام چیست؟

به نظر میرسد که اکنون جای شعار پشتونستان را، داعیه ی حفظ استقلال و تمامیت ارضی افغانستان گرفته است؛ مبارزه برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال افغانستان شعار و دستور العمل امروز است؛ استقلال و یا انضمام پشتونستان به افغانستان، زمان و شرایطی می خواهد- همان آنچه- در اختیار پاکستان قرار گرفته است. پشتونستان شعار نیست، استراتژی است!